

## A Comparative Study of the Office of Hijābat in Pre-Islamic Iran and the Early Islamic Centuries

Mohammad Farahzad<sup>1✉</sup>  and Abdollah Farrahi<sup>2</sup> 

1. Corresponding Author, PhD student at the University of Islamic Religions Thran' Iran.

E-mail: [Bib.farahzad@yahoo.com](mailto:Bib.farahzad@yahoo.com)

2. Assistant Professor of Islamic History, Islamic University of Religions, Thran , Iran. E-mail: [farrahi.as@gmail.com](mailto:farrahi.as@gmail.com)

### Article Info

#### Article type:

Research Article

#### Article history:

Received 1 September  
2023

Received in revised form  
14 February 2024

Accepted 24 March 2024

Available online

26 December 2025

#### Keywords:

Hijābat,  
Sadānat,  
Khorram-bāsh,  
Sankbān,  
Andīmān-kār,

### ABSTRACT

The office of Hijābat and the position of the Hājib have been among the significant posts in the political and administrative structures of Iran and the Islamic world, undergoing notable conceptual and functional developments over time. This study primarily investigates the origin, function, and historical evolution of the Hijābat office within Iranian and Islamic culture and civilization, addressing the question of whether this office has roots in pre-Islamic Iranian traditions or emerged within the Islamic political-administrative framework. The paper first clarifies the linguistic and technical meaning of Hijābat, then examines the origins and status of the Hājib in ancient Iranian culture, and subsequently traces the evolution of this office in Islamic culture up to the end of the early centuries of Islam. The research follows a descriptive-analytical methodology based on library studies, drawing on historical sources, chronicles of ruling dynasties, administrative and military records, and accounts of the caliphal court. The findings indicate that while the office of Hijābat had a precedent in the Sasanian administrative system, it was adopted, transformed, and institutionalized within the Islamic era, gaining a broader and more formalized role in the caliphal court. Consequently, the Hijābat can be understood as a cross-cultural institution that played a pivotal role in the transfer and reproduction of administrative structures from Iran to the Islamic world, contributing significantly to the development of bureaucratic systems and political ceremonial practices.

**Cite this article:** Farahzad, M., & Farrahi, A. (2025). A Comparative Study of the Office of Hijābat in Pre-Islamic Iran and the Early Islamic Centuries, *Discourse of History*. 19 (52), 117-152. <https://doi.org/10.22034/skh.2024.17061.1467>

<https://doi.org/10.22034/skh.2024.17061.1467>



© The Author(s).

Publisher: Al-Mustafa International University.

## مطالعه تطبیقی منصب حجابت در دو دوره ایران پیش از اسلام و

### قرون نخستین اسلامی

محمد فرحزاد<sup>۱</sup>، و عبدالله فرهی<sup>۲</sup>

۱. نویسنده مسئول، دانشجوی دکترای دانشگاه مذاهب اسلامی، تهران، ایران.

رایانامه: [Bib.farahzad@yahoo.com](mailto:Bib.farahzad@yahoo.com)

۲. استادیار تاریخ اسلام دانشگاه مذاهب اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: [farrahi.as@gmail.com](mailto:farrahi.as@gmail.com)

#### چکیده

#### اطلاعات مقاله

منصب «حجابت» و جایگاه «حاجب» از مناصب مهم در ساختار سیاسی و اداری ایران و جهان اسلام به‌شمار می‌رود که در گذر زمان تحولات مفهومی و کارکردی قابل توجهی را تجربه کرده است. مسئله اصلی این پژوهش بررسی خاستگاه، کارکرد و تطور تاریخی منصب حجابت در بستر فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی و پاسخ به این پرسش است که آیا این منصب ریشه در سنت‌های پیشااسلامی ایران داشته یا در چارچوب ساختار سیاسی - اداری اسلامی پدید آمده است. در این نوشتار، ابتدا معنای لغوی و اصطلاحی حجابت تبیین شده، سپس به ریشه‌ها و جایگاه حاجب در فرهنگ ایران باستان پرداخته می‌شود و در ادامه، سیر تحول این منصب در فرهنگ و تمدن اسلامی تا پایان قرون نخستین هجری بررسی می‌گردد. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعه کتابخانه‌ای است و داده‌ها از دل آثار تاریخی، تواریخ سلسله‌های حاکم، منابع دیوانی و نظامی و گزارش‌های مربوط به رسوم خلفا استخراج شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که منصب حجابت ضمن برخورداری از پیشینه‌ای در نظام اداری ایران ساسانی، در دوره اسلامی با اقتباس، تحول و انطباق با ساختار خلافت، کارکردی گسترده‌تر و تثبیت‌شده یافت و به یکی از مناصب اثرگذار در سامان سیاسی و تشریفاتی دربار تبدیل شد. در نتیجه، حجابت را می‌توان نهادی میان‌فرهنگی دانست که در فرآیند انتقال و بازتولید ساختارهای اداری از ایران به جهان اسلام، نقش مهمی در شکل‌گیری نظام دیوانی و آیین‌های سیاسی ایفا کرده است.

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۱۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۱/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۰۵

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۵

#### کلیدواژه‌ها:

حجابت،  
سدانت،  
خرم‌باش،  
سنگبان،  
اندیمان‌کار،

**استناد:** فرحزاد، محمد؛ فرهی، عبدالله (۱۴۰۴). مطالعه تطبیقی منصب حجابت در دو دوره ایران پیش از اسلام و قرون نخستین

اسلامی. سخن تاریخ، ۱۹ (۵۲)، ۱۱۷-۱۵۲. <https://doi.org/10.22034/skh.2024.17061.1467>

ناشر: جامعه المصطفی (ص) العالمیه.

© نویسندگان



## مقدمه

در این مقاله به منصب حجاب در فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی به طور اجمال پرداخته شده است. در آغاز معنای لغوی و اصطلاح شناختی حجاب بیان شده و سپس به مفهوم و ریشه‌های حاجب در فرهنگ و تمدن ایرانی اشاره شده است. آن‌گاه به کند و کاو پایگاه حاجبی در فرهنگ و تمدن اسلامی تا پایان قرون نخستین اسلامی پرداخته شده است.

شایان یادآوری است که بسیاری از شواهد تاریخی مربوط به این موضوع از دل آثار تاریخی استخراج شده است. از جمله از تواریخ سلسله‌های حاکم و منابع متعلق به قشون و دیوان و رسوم خلفای اسلامی بررسی و گردآوری شده است. کتاب‌های مستقلی در این زمینه تاکنون تالیف نشده است و یا صاحب این نوشته به آن دست نیافته است. بدین ترتیب با مرور آثار تاریخی هر دوره و کاوش در روایات گوناگون تاریخی به چنین چشم اندازی از این مضمون دست یافته‌ام که منصب حجاب و پایگاه حاجبی نقش و جایگاهی بس با اهمیتی در فرهنگ و تمدن اسلامی دارد.

باید اذعان کرد چندین اثر مرتبط با این مبحث در کنار سایر مطالب تاریخی و تمدنی به این منصب هم توجه کرده‌اند. دو اثر تاریخی، سیاسی، دینی، فرهنگی و اجتماعی تأثیرگذار جهان عرب یکی تاریخ سیاسی اسلام حسن ابراهیم حسن و دیگر تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان بخشی از مباحث تمدنی کتاب خود را در هر جلد به این مقوله مهم اختصاص داده‌اند.

در عرصه فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی دو اثر گرانسنگ تاریخ و فرهنگ ایران جلد پنجم نظام دیوانی یا سازمان مالی و اداری ساسانی در دولت خلفا تألیف محمد محمدی ملایری و دیگر تاریخ اجتماعی ایران جلد چهارم: شیوه حکومت و سازمان سیاسی و اداری بعد از اسلام تألیف مرتضی راوندی از حیث شناخت جایگاه و نقش حاجبان در ایران و اسلام بسیار با اهمیت است. بنابراین با بررسی و تحقیق و مطالعه دقیق این گونه آثار می‌توان بیش از پیش منصب حجاب و پایگاه حاجبی را در عرصه فرهنگ و تمدن اسلامی و ایرانی شناخت و شناساند.

سؤال اساسی در این پژوهش آن است که: منصب حجاب و پایگاه حاجبی از چه وقت و با چه مقصودی شروع شده است؟ آیا این منصب در فرهنگ و تمدن اسلامی فی نفسه وجود داشته

یا از فرهنگ و تمدن دیگری به عاریت گرفته شده است؟ افزون بر آن، در خلال این تحقیق خواننده با قوانین و آیین‌های حجاب و پرده داری و اصطلاحات و واژه‌های رایج و مربوط و نزدیک به این منصب در ایران و اسلام هم آشنا می‌شود.

### معناشناسی و چیستی

کلمه حاجب اسم فاعل از ریشه «حَجَبَ» است؛ «حَجَبَ» در اصل به معنای مستور کردن و پنهان نمودن است. این واژه در زبان عربی در ساختهای گوناگونی به کار رفته و بالطبع معانی متفاوتی نیز پیدا کرده است. البته همه این معانی با اصل معناشناختی «حَجَبَ» همپوشانی دارد. برخی از مهمترین ساختهایی که از ریشه حَجَب گرفته شده به این قرار است: «حَجَبَهُ حَجْبًا و حِجَابًا»: آن را در پرده کرد و بازداشت از در آمدن؛ «حَجَبُ»: کم کردن حصّه وارث یا محروم گردانیدن وارث را از حصّه؛ «حَجَبَهُ تَحْجِيبًا»: بازداشت و در پرده کرد؛ «اِحْتَجَبَ»: در پرده شد؛ «اِحْتَجَبَتِ الْمَرَأَةُ يَوْمًا»: در پرده شد زن به یک روز و این وقتی گویند که یک روز از سال نهم وی گذرد بدان جهت که سال نهم سال بلوغ است و در آن حجاب لازم؛ کاربرد دیگر آن به روایت تاج العروس به زن حامله‌ای که یک روز از نه ماه بارداری او بگذرد، گفته می‌شود محتجبه یعنی پوشیده است؛ «اسْتَحْجَبَهُ»: به دربانی گرفت او را یا حجاب خواست؛ «حَوَّجَبُ» کرانه آفتاب که نخست بر می‌آید و کرانه هر چیز؛ «قَوْسٌ حَاجِبٌ»: خم ابرو؛ «حِجَابٌ»: پرده؛ «حُجْبٌ»: منقطع زمین سنگلاخ یعنی سوخته و ریگ دراز و آنچه بلند است از کوه و روشنایی آفتاب یا کرانه آن و هر حائل میان دو چیز و کوهی است سوای کوه قاف و موت در حال شرک؛ به روایت تاج العروس منقطع الحره یعنی جایی که سنگلاخ در آن نیست. وقتی می‌گویند حجاب صیاد است از آن رو است که ناگزیر باید صیاد با چیزی خودش را بپوشاند. همچنین حجاب یعنی سنگ ریزه‌ها (رمل) که به صورت طولانی می‌آید [شاید مقصود ریزگردهاست که نظیر غبار آسمان و هوا را حجاب می‌شود؟] و دیگر قسمت ستیغ کوه را گویند؛ «حِجَابُهُ»: دربانی و در حدیث است که بنی قصی گویند پرده داری در میان ما است یعنی پرده داری و سدانت کعبه و به روایت تاج العروس حفاظت و کلیدداری کعبه هم به دست ایشان بوده است؛ «مَحْجُوبٌ»: ناپینا؛ «حِجَبَةٌ»: حاجبی؛ «حِجَبَتَانِ»: دو تندی سرین که مشرفند بر تهیگاه یا دو استخوان بالای زهار که مشرفند بر شکم از چپ و راست و دو استخوان سرین اسب که مشرفند بر شکم آن؛ «حَجَبٌ»: مجرای نفس؛ «حَجِبٌ»: پشته؛ «حَاجِبٌ»: بازدارنده و پرده دار و دربان نیز حَجَبَةٌ و حُجَابٌ جمع آن است؛

«حاجبان»: موی ابرو و استخوان ابرو با گوشت و موی همچنین به روایت تاج العروس دو ابرو یعنی دو استخوانی که موهای ابرو بر روی آن می‌رویند و چشم را از تابش نور خورشید محافظت می‌کند. حاجب هر چیزی حد و مرز آن چیز است. اصمعی ذکر کرده است: وقتی زنی قرص نانی به مرد تقدیم می‌کند و مرد از وسط آن می‌خورد، زن به او می‌گوید: «کُل من حواجبها» یعنی از کناره آن بخور. ازهری در توضیح لغت عتب گوید: عتبه در، قسمت فوقانی آن را گویند و چوبی که بر قسمت فوقانی آن قرار می‌گیرد، حاجب آن است. (صفی پوری، ۱۳۸۸: ۵۸۷/۱؛ مرتضی زبیدی، ۲۰۰۵: ۴۰۴-۴۰۶؛ ابن منظور، ۱۹۹۷: ۲۶-۲۷)

### الف- چیستی سدان

سدانت و پرده داری در عرب پیش از اسلام به مفهوم عهده داری اداره بیوتات و امور خانه کعبه بوده است. در زبان عربی سدن جمع سادن و به معنی پرده دار و حاجب به کار رفته است. منظور از شغل سادن، پرده داری یا حجابت بوده است. با این حال میان حاجب و سادن در عربی تفاوت معنایی وجود دارد. گفته می‌شود حاجب پرده داری است که اختیار او به دست دیگری است و سادن پرده داری است که اختیارش با خود اوست. (حوت، ۱۳۹۰: ۲۲۳؛ مرتضی زبیدی، ۲۰۰۵: ۲۷۶/۱۸) از این رو شاید بتوان گفت متولی امور کعبه و بیوتات متبرکه ائمه اطهار سدان آن امکان شریف را عهده دارند نه صرف حجابت و پرده داری.

بنابراین کعبه پرده دارانی داشته است که اداره امور آن را عهده دار بوده‌اند و در آن را می‌گشودند یا می‌بستند. همچنین بت‌ها و بت خانه‌های دیگر هم پرده دارانی داشته‌اند که واسطه میان مردم و آن بت یا الهه یا خدا بوده‌اند. میزان اهمیت و اعتبار پرده دار بسته به میزان اهمیت و بت یا الهه‌ای که به آن خدمت می‌کردند متغیر بود و تردیدی نیست منزلتی که پرده داران عزیزی یا لات از آن برخوردار بودند بسی بالاتر از رتبه و شأن بسیاری از پرده داران دیگر بت‌های قبیله بوده است. این پرده داران به نام‌هایی چون کاهن، حارز، سادن، حاجب و حکم شهرت داشته‌اند. دیگر باید دانست این شغل به صورت موروثی بوده است. همچنان که کلبی پس از انتقال لات (ویا و د) به دومه الجندل به وسیله عوف بن عذره بن زید یاد می‌کند: عوف فرزندش عامر را که به عامر الاجدار معروف بود به عنوان پرده دار قرارداد و فرزندان او تا دوران اسلام پیوسته پرده دار بودند. (حوت، ۱۳۹۰: ۲۲۳-۲۲۵)

## ب- چیستی حجابت

منظور از این اصطلاح نزد مورخان همان ستر و پوششی است که میان صاحبان قدرت و رعایا مطرح بوده است. از این روی حاجبی یا حجابت از مناصب مهم دربار خلفا و فرمانروایان در اعصار گوناگون بوده است و متصدی این منصب حساس را پرده دار می‌خواندند که در دوره‌هایی از قدرت بسیار برخوردار بود و نزدیک ترین کس به خلیفه یا سلطان به شمار می‌رفت. (پزشک، ۱۳۸۳: ۵۹۴/۱۳) از طرفی حاجب یا پرده دار کسی بوده که در دربار شاهان از ورود کسانی که اجازه به حضور رسیدن را نداشته‌اند، جلوگیری می‌کرده و کسانی را که می‌بایست بار داده شوند و به حضور سلطان برسند، در محل معین به پیشگاه شاه می‌برد و ورودش را به آگاهی می‌رسانیده است. (ورجاوند، ۱۳۷۶: ۳/۶)

همچنین عنوان رئیس تشریفات در دستگاه خلیفه و سلطان که تعیین اجازه و وقت بار خلیفه و سلطان به وسیله او بوده است. (دایره المعارف فارسی، ۱۳۴۵: ۸۲۴/۱) بار در اصل به معنی «اجازه» است و یکی از مهم ترین و با دوام ترین آیین‌های درباری ایران بود. به جا آوردن آیین بار بدین صورت بود که بارخواه درخواستش را اعلام می‌کرد و علت حضورش را به رئیس بار می‌گفت و او جزئیات تشریفات بار را به وی توضیح می‌داد و در روز مقرر او را به حضور شاه می‌برد. (خالقی مطلق، ۱۴۰۱: ۲۵۵-۲۶۳)

میخائیل عواد در حواشی رسوم دارالخلافه آورده است: حاجب کسی است که اخبار رعیت را به امام می‌رساند و از او برای ایشان اذن می‌گیرد. از این نظر حاجب خوانده می‌شود که وی خلیفه یا پادشاه را از کسانی که بخواهند بی اجازه بر او وارد شوند در پرده نهران می‌کند. (صابی، ۱۳۴۶: ۱۳۱)

از سوی دیگر حاجب در دستگاه خلافت مقامی مهم داشت، وظیفه او بود که به وقت مناسب مردم را با رعایت مقام و اهمیت کاری که دارند به حضور خلیفه ببرد. (حسن، ۱۳۸۰: ۵۱/۱-۴۵۲)

در جای دیگر عواد گوید حاجبی، درباری خلیفه یا پادشاه یا وزیر است و دستوری گرفتن برای وارد شوندگان. کسی را که متصدی این شغل باشد حاجب می‌خواندند. (صابی، ۱۳۴۶: ۱۵۱) از

این رو حاجب خاص خلیفه نبود، قاضی القضاة و وزیر نیز حاجب داشتند که میان ایشان و کسان حائل بود. (حسن، ۱۳۸۰: ۶۱۲/۳)

### ج- شواهد تاریخی و ادبی

در متون کهن تاریخی شواهد بسیاری می‌توان برای حجاب و حاجبی جست. «پرده داری بر وی استخفاف کرده بود و وی را بینداخته». دیگر «حاجب آن کرد که از خرد و دوست داری وی چشم داشتیم. و دیگران که او را متابعت کردند حق ما را بشناختند». (بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۲۵ و ۵۵)

شاهد مثالهایی در همین مضمون در فرهنگ و ادب پارسی گواه بر این معناست؛ نظیر آنچه حافظ و سعدی در همین زمینه پرده داری و دربانی و حاجبی آورده‌اند:

به حاجب در خلوت سرای خاص بگو / فلان، ز گوشه نشینان خاک درگه ماست؛ هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو / گیر و دار و حاجب و دربان درین درگاه نیست؛ چو پرده دار به شمشیر می‌زند همه را / کسی مقیم حریم نخواهد ماند. (حافظ، ۱۳۶۱: ۲۶ و ۳۳ و ۸۲)

گر امروز بودی خداوندِ جاه / نکردی خود از کبر در وی نگاه // به در کردی از بارگه حاجبش / فروگرفتندی به ناواجبش // که مین بعد بی آبرویی مکن / ادب نیست پیش بزرگان سخن؛ مرا لفظ شیرین خواننده داد / تو را سمع دَرَاکِ داننده داد // مدام این دو چون حاجبان بردرند / سلطان به سلطان خبر می‌برند. (سعدی، ۱۳۶۳: ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۷۷)

در گلستان حکایتی شیرین از رایت (درفش) و پرده وجود دارد که نشان از ساز و کار این دو نشان در دربار حکمرانان اسلامی است. چون برای شناختن و شناساندن منصب حجاب و حاجبی لازم بود، در اینجا ذکر می‌شود: این حکایت شنو که در بغداد / رایت و پرده را خلاف افتاد // رایت از گرد راه و رنج رکاب / گفت با پرده از طریق عتاب: // من و تو هر دو خواجه تاشانیم<sup>۱</sup> / بنده بارگاه سلطانیم // من ز خدمت دمی نیاسودم / گاه و بیگاه در سفر بودم // تو نه رنج آزموده‌ای نه حصار<sup>۲</sup> / نه بیابان و باد و گرد و غبار // قدم من بسعی پیشترست / پس چرا عزت

<sup>۱</sup>. هم‌قطاران، خدمتگزاران یک خواجه و آقا

<sup>۲</sup>. دژ و قلعه و هم به معنی محاصره است.

تو بیشترست؟ // تو بر بندگانِ مه رویی / با کنیزانِ یاسمن بویی // من فتاده به دستِ شاگردان / به سفر پای بند و سرگردان // گفت: من سر بر آستان دارم / نه چو تو سر بر آسمان دارم // هر که بیهوده گردن افرازد / خویشان را بگردن اندازد. (سعدی، ۱۳۷۳: ۱۰۵) شایان توجه است: با تأمل در این حکایت به درستی می‌توان به شغل و جایگاه حاجب و پرده دار در درگاه پادشاهان دست یافت.<sup>۱</sup>

از اصطلاحات رایج که از ترکیب اصطلاح حاجب فراهم آمده و در متون عصر غزنوی به جا مانده و نماینده مشاغل آن دوره است این ترکیبات را می‌توان نام برد: (۱) حاجب جامه دار، (۲) حاجب حاجبان، (۳) حاجب خاص، (۴) حاجب سالار هندوستان، (۵) حاجب قاضی، (۶) حاجب نوبتی. (انوری، ۱۳۵۵: ۳۱ و ۳۲)

درباره اقسام حاجب هم شواهدی یافت می‌شود. «اریارقِ حاجب سالارِ هندوستان را نیز مثال دادیم تا ببلخ آید». (بیهقی، ۱۳۵۶: ۹۶) در این جا حاجب سالار به معنای بزرگ و فرمانده حاجبان است. (محقق، ۱۳۶۹: ۶۶) همچنین «حاجب بزرگ گفت نقیبان را باید گفت تا لشکر بازگردند و فرود آیند که من امروز با این اعیان و مقدمان چند شغل مهم دارم که فریضه است تا آن را برگزارد آید». (بیهقی، ۱۳۵۶: ۷) حاجب بزرگ دلالت به رئیس و فرمانده حاجبان دارد. (محقق، ۱۳۶۹: ۶۵)

بدین ترتیب حاجبان را رئیسی بوده است که ابوالفضل بیهقی از این فرد و شغل وی گاه با عنوان «مقدم حاجبان» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱/۱۴۴) و گاه با عنوان «زعامت حجاب» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱/۲۸۴) و یا با عنوان «حاجب بزرگ» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱/۲۸۶) و حاجب بزرگی (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱/۱۵۰) نام می‌برد و حاجب بزرگ به منزله وزیر دربار امروزه بود، که همه کارهای درگاه / دربار را اداره می‌کرده است. (انوری، ۱۳۵۵: ۳۰)

از حاجبان بزرگ درگاه غزنویان که در تاریخ بیهقی هم از آنان یاد شده است: نخست حاجب

<sup>۱</sup> در توضیح این مثل باید افزود: «اولی حالت پرده است که سر بر آستان در می‌ساید و کنایه است از تسلیم و مطیع فرمان بودن، دومی حالت بیرق است که سر بر آسمان افراشته است و کنایه است از گردن کشی». (نک: سعدی، گلستان، ص ۳۷۱)

علی قریب به زمان سلطان محمود و سپس در عصر مسعود حاجب بلگا تگین بوده‌اند. (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱/ ۱۴۹) دیگر التون تاش حاجب مسعود در اصفهان و النهایه حاجب سبازی هرکدام به این مقام رسیده‌اند. (انوری، ۱۳۵۵: ۳۱)

از دیگر اقسام حاجب: «و براندم تا درگاه. چون آن‌جا رسیدم حاجب نوبتی را آگاه کردند». (بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۱۴) مقصود از حاجبان نوبتی دربانانی که نوبت به نوبت انجام وظیفه می‌کردند. (محقق، ۱۳۶۹: ۶۶) ظاهراً به همین منظور، حاجب خانه‌ای هم برای این حاجبان نوبتی مهیا شده بود که محل کشیک حاجب نوبتی بوده است. در حوادث مربوط به سال ۴۲۱ق در عهد سلطان مسعود به این موضوع اشاره شده است. «شبی از اتفاق نیک به شغلی به درگاه آمده بود که با حاجب نوبتی شغل داشت و وی بماند به حاجب خانه». (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱/ ۱۱۷؛ ۹۱۲/۲)

### حجابت در فرهنگ و تمدن ایرانی

در فرهنگ و تمدن ایرانی حاجب با تعبیرات مختلف و با روشهای گوناگون اجرا می‌شده است. در این سپهر معنای ویژه «پرده دار» را یافته است. شاید بتوان گفت این اصطلاح از فرهنگ ایرانی به فرهنگ و تمدن اسلامی راه یافته است و پادشاهان و امرای اسلامی هم به طبع از آن بهره برده‌اند و در هر دوره بسته به نوع حکومت اسلامی جایگاه خاصی یافته است.

پادشاهان ایرانی از اردشیر سر دودمان ساسانی تا یزدگرد که واپسین ایشان بوده است هیچ یک در مجالس خوش گذرانی، آشکار و برابر دیگران نمی‌نشستند و میان پادشاه و نخستین طبقه ندیمان پرده افکنده و آن پرده نیز به اندازه ده ذراع از نشیمن شاه به دور بود و ندیمان نیز که به جانب دیگر بودند به اندازه ده ذراع از آن پرده دورتر می‌نشستند. (جاحظ، ۱۳۲۸: ۳۷)

بدین ترتیب اردشیر بابکان نخستین پادشاهی بود که برای ندیمان و درباریان خود درجات و مراتبی قائل شد و آنان را به سه طبقه تقسیم کرد. طبقه اول: اسواران و شاهزادگان بوده‌اند. این طبقه به اندازه ده ذراع از پرده دورتر می‌نشستند. طبقه دوم: از نزدیکان و خواص شاه و ندیمان و همنشینانی تشکیل یافته بود که از دودمانهای بزرگ و از دانشمندان سترگ بوده‌اند. این طبقه به اندازه ده ذراع از طبقه اول دور می‌نشستند. طبقه سوم: از ظرفا و بذله‌گویان تشکیل یافته بود و

انتخاب افراد این طبقه را نیز شروطی در کار بود. از آن جمله، آن که می‌باید هیچ فردی از ایشان از دودمانهای پست و بدنژاد نباشند و عضوی از اعضای ایشان ناقص نبُود، نه بسیار دراز باشند و نه بسیار کوتاه، نه مریض باشند و نه متهم به ننگ و رسوایی و نه بی پدر و مادر و نه از تخمه جولا (بافنده) یا حجام یعنی آنهایی که به مشاغل پست تن سپرده باشند. هر چند که از لحاظ علم بی نظیر باشند و فی المثل علم غیب بدانند. (جاحظ، ۱۳۲۸: ۳۰-۳۱)

همچنین در عهد خسرو اول انوشیروان هم از چهار منصب «دبیر بذ: کاتب الخراج»، «الموبدان موبذ»، «رأس الوزرا: وزرگ فرمدار» و «ارتیشتاران سالار» یاد شده است که به ترتیب به هنگام عید نوروز در حضور شاه سخن می‌گفتند. (تفضلی، ۱۳۸۵: ۲۲)

راوندی به نقل از سیره اردشیر بابک ساسانی می‌نویسد که یک نفر سلطان برای حفظ ملکش باید که وزیری را بدست آرد و حاجبی را بگمارد و ندیمی را بدارد و دبیری بیارد که وزیر قوام مملکت بُود و ندیم نشان عقل شود و دبیر زبان دانش او باشد و حاجب سیاست افزایش دهد. (راوندی، ۱۳۸۶ الف: ۹۷؛ لمتون، ۱۳۶۳: ۱۴۶)

حاجبان، پرده داران و دربانان درگاه بودند. جاحظ در شرح تشکیلات ایران پیش از اسلام پرده دار یا سنکبان (سنکاپان) را خرم باش و در جایی باربد می‌خواند. وظایف او برقراری نظم جلسات درگاه و نگهبانی از پرده بود. ظاهراً منظور از پرده حائل بود که مجلس سلطان را از فضاهای دیگر جدا می‌ساخت. (خسرویگی، ۱۳۸۸: ۱۰۶)

### الف - سنکاپان

از القاب و مناصب دوره ساسانیان سنکاپان senekapan به معنای عمله خلوت آمده است. سنکپت senekapet شکل ارمنی این عنوان ایرانی است. (کریستن سن، ۱۳۴۵ الف: ۴۱۷؛ محمدی ملایری، ۱۳۸۲: ۳۵/۵) پرده داران در این دوره سنکپان یا به قول مورخان ارمنی سنکاپت نامیده می‌شدند. (کریستن سن، ۱۳۸۶ ب: ۱۴۲) به روایت سعید نفیسی منصب دیگری بوده است مانند پیش خدمتان زمانهای اخیر که نویسندگان ارمنی آن را سنکاپان و سنکاپت ضبط کرده‌اند و چنان می‌نماید که سنگاپان یا سنکاپد بوده است. اما تاکنون چیزی شبیه به این در هیچ یک از اسناد ساسانی به دست نیامده است. (نفیسی، ۱۳۸۴ الف: ۳۲۸) بنابراین به نظر می‌رسد

واژه فارسی آن سنکاپان بوده که در منابع ارمنی به صورت سنکاپت آمده و به معنی رئیس عمل‌ها است. در زبان ارمنی پسوند پت (pet) معادل بُد فارسی است و در این زبان هم مشاغل گوناگونی وجود داشته که به پسوند پت ختم می‌شده که به معنای رئیس و سرور است. مثل آخوراپت که معادل فارسی آن آخوربد به معنای رئیس کل اصطبل بوده است. (فتایی، ۱۳۸۶: ۱۲۳ و ۱۳۵ و ۱۴۱)

### ب- خرم‌باش

در اواخر دوره ساسانی پرده دار را خرم‌باش می‌نامیدند و بدان هنگام که پادشاه بار می‌داد و به امور کشور می‌پرداخت یا با ندیمان خود می‌نشست خرم‌باش امر می‌کرد تا یکی از درباریان بر بلندی بر آید و با بانگی بلند که باریافتگان همگان توانند شنیدن این جمله را اعلام کند که: ای زبان بیندیش از آن که سرت بباد رود و بنگر که در پیشگاه پادشاه پادشاهان باریافته ای. (جاحظ، ۱۳۲۸: ۳۸ و ۳۹؛ کریستن سن، ۱۳۴۵ الف: ۴۱۷)

از دیدگاه دیگری خرم‌باش عنوان کسی بوده که در مجالس بزم شاهان که حاضران آن صرفاً از خاصان و ندیمان بوده‌اند، پرده دار و مراقب بوده که حاضران مجلس از رسم و آیینی که برای چنان مجالسی مقرر بوده تخطی نکنند. در این محفل خرم‌باش / خرم‌تاش رامشگری را به ساز پرده‌ای اشارت می‌کرد و خنیاگری را به نغمه‌ای فرمان می‌داد. (محمدی ملایری، ۱۳۸۲: ۲۲/۵؛ جاحظ، ۱۳۲۸: ۳۹)

پرده دار یا سنکبان یعنی آنکس که برین مجلس نظامت داشت (ریاست داشت) و آن پرده را نگهبانی می‌کرد. (جاحظ، ۱۳۲۸: ۳۸) به نوشته جاحظ خرم‌باش همیشه به حکم شاه از طبقه شاهزادگان یا از پسران اشراف انتخاب می‌شد. از جمله وظایف خرم‌باش دریافت نامه از ارباب حاجات و انتقال آن به پادشاهان بود. (خسرویگی، ۱۳۸۸: ۱۰۶)

جاحظ در ادامه می‌گوید: چون خرم‌باش زندگی را به درود می‌کرد به جای وی از همان طبقه و با همان درجه، دیگری معین می‌شد. همچنین به نقل از او گفته شده است: زمانی پرده‌گشوده می‌شد که خرم‌تاش ظاهر می‌گشت و آنچه پادشاه فرمان داده بود بکار همی‌بست. (جاحظ، ۱۳۲۸: ۳۸ و ۳۹)

مسعودی (۲۸۰-۳۴۵ق) حدود یک قرن بعد از جاحظ (۱۵۰-۲۵۵ق) هم به لفظ خرم‌باش در اثرش اشاره دارد. او می‌گوید: پرده دار یک اسواران زاده (در اصطلاح واسپوهران که از نجبای

طبقه اول دربار ساسانی بوده است) بود که او را خرم باش می‌گفتند و چون او می‌مرد یک اسواران زاده (نخبه سپاه) دیگر را که تربیت یافته بود به پرده داری می‌گماشتند و بدین نام می‌خواندند و هر که به رتبه پرده داری می‌رسید و این مقام می‌یافت نام خرم باش داشت. (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۴۱/۱)

در عهد بهرام گور فرمان داده شد: هرگاه وی را به مستی سرشار و با هزل و شوخی در کار یافتند، هرچه بخواهند به او عرضه دارند. در همین باب به حرم تاش خود فرمانی کرد و دستور داد تا هر نامه بدو دهند او بیدرنگ به پیشگاه برد. سپس او در جواب نامه‌ها که به درگاهش رسید، پاسخ می‌داد "آنچه درین نامه نوشته است بکار برید" و چه بسیار در یک شب به خواهشی دینی را که بسیار سنگین بود ادا می‌کرد یا املاک بسیاری می‌بخشید یا هزار هزار عطا می‌کرد. (جاحظ، ۱۳۲۸: ۴۱)

همچنین در عهد انوشیروان عادل بر ضرورت سخت‌گیری در انتخاب حاجب نیکو بر درگاه تأکید شده است. ابن بلخی در این باره گوید: «و بخصوص درگاه و منشی و حاجب تنوّق (سخت‌گیری) هرچه تمام‌تر کرد تا بیدارترین و زیرکترین و زبان‌دان‌تر و عاقل‌تر از همگان بودند، و گفت حاجب زبان پادشاه است با نزدیکان و حاضران و کاتب زبان پادشاه است با دوران و غایبان و این دو کس باید کی از همه مردان جهان کامل‌تر و عاقل‌تر و دریابنده‌تر باشند». (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۹۲)

### ج- آندیمن کاران

در فرهنگ و تمدن ایرانی اصطلاح «آندیمن کاران» سردار یا سالار هم به معنای حاجب و بواب شهرت دارد. برخی از منابع آن را در زمره مناصب عالی نظامی آورده‌اند و شماری هم آن را در حیطه مناصب درباری در عهد ساسانیان ذکر کرده‌اند. کریستن سن می‌گوید: «در اطراف شاه درباریانی بودند دارای القاب و مناصب عالی از قبیل ... و شخصی دیگری آندیمن کاران سردار یا سالار یعنی حاجب بزرگ و رئیس تشریفات لقب داشت». (کریستن سن، ۱۳۴۵ الف: ۴۱۷) از طرفی در سلسله مراتب نظامی عصر ساسانی آندیمن کاران سردار در ردیف هیجدهم به عنوان رئیس کل تشریفات نظامی معرفی شده است. (معطوفی، ۱۳۹۰: ۲۰۴ و ۲۰۵) دو دانشنامه معتبر ایرانی هم یکبار آن را به رئیس تشریفات سلطنتی یا استبد و بار دیگر به رئیس تشریفات دربار و استبد معرفی کرده‌اند. (دایره المعارف فارسی، ۱۳۴۵: ۲۶۷/۱؛ اوشیدری، ۱۳۷۱: ۱۳۳) سعید

نفیسی اندیمان کار سردار / سالار را از مناصب درباری می‌داند که مانند رئیس خلوت یا پیش خدمت باشی زمانهای اخیر یا دربان و بواب زمانهای صدر اسلام بوده است. (نفیسی، ۱۳۸۴ الف: ۳۲۰-۳۲۱)

#### د- استبذ

استبذ هم از مناصب تشریفاتی و جزو شکوه و جلال شاهانه محسوب می‌شده است. مجتبی مینوی در تعلیقات و توضیحاتش بر ترجمه کتاب کریستن سن استبذ را زعیم و وزیر امور مهمه ایرانیان دانسته است. (کریستن سن، ۱۳۸۶ ب: ۵۹) در قرون آخر دوره ساسانی آن را در زمره هیأت وزرا و عمال درجه اول دولت دانسته‌اند. برای مثال: کواذ/ قباد در ردیف بزرگ فرمدار<sup>۱</sup> شخصی را به عنوان استبذ قرار داد که رئیس تشریفات بود و نیز این پادشاه بود که چهار پاذگوسپان / چهار تن مأمورین عالی رتبه و نواب در کشور معین کرد. (کریستن سن، ۱۳۴۵ الف: ۳۷۶ و ۱۵۷)

#### حجابت در قرون نخستین اسلامی

این دوره تاریخی تقریباً از شروع هجرت حضرت رسول (ص) تا پایان خلافت عباسی را در بر می‌گیرد. بنابر روایت دیگر از شروع هجرت تا پایان آل بویه را در بر می‌گیرد. راقم این سطور به روایت دوم آن پایبند است. اگرچه مرزبندی مشخص و دقیقی برای رخدادهای این دوران نمی‌توان به دست داد.

در آغاز دوره اسلامی مجالس خلفا بسیار ساده و بی‌پیرایه بود. «مردم به مسجد می‌آمدند و کار خود را انجام می‌دادند و خلیفه را به اسم و رسم عادی خطاب می‌کردند. خلیفه هم این وضع را بسیار عادی می‌دانست و هر گاه سرداری از سرداران اسلام برای جهاد از مدینه بیرون می‌رفت خلیفه مثل همه مردم بدون گارد (نگهبان) و طبل و پرچم از وی مشایعت می‌کرد و او را به شکیبایی و دادگستری و مهربانی توصیه می‌نمود. مأمورین خلفا هم در ممالک تابعه اسلام به همین طرز رفتار می‌کردند. اما کم کم عاملانی که در ممالک روم و ایران اقامت داشتند طبعاً به

<sup>۱</sup> در عهد ساسانیان به نخست وزیر گویند. قدمت این کلمه به دوره هخامنشیان می‌رسد. در خطوط میخی نیز فرمدار به معنی حکمران و فرمانروا آمده است. (نک: اوشیدری، ص ۱۶۵)

تجملات بزرگان آن دیار اقتداء [کردند] و به محض این که خلیفه خبردار می شد دستگاه تجمل و عظمت آن عامل را برهم می زد. مثلاً سعد بن ابی وقاص امیر کوفه برای خود کاخی ساخت و دربانی قرارداد تا عمر این را شنید کسانی فرستاد تا کاخ سعد را آتش زدند و درش را کتندند.» (زیدان، ۱۳۷۳: ۹۹۹/۵-۱۰۰۰)

### الف - ابوحامد محمد غزالی و حکایت طاووس

ابوحامد محمد غزالی حکایاتی از مسلمانان صدر اسلام نقل می کند که نشان از سادگی و خلوص و اعتقادات قوی و رعایت شئون شرعی در مصاحبت با سلاطین وقت دارد و همچنین نشان از شیوع بسیاری از آداب و تشریفات درباری میان خلفا دارد. از آن جمله درباره ملاقات طاووس بن کیسان از تابعان و اصحاب امام سجاد(ع) با هشام بن عبدالملک خلیفه اموی چنین آمده است: چون هشام به مدینه رسید گفت: کسی را از صحابه نزدیک من آرید. گفتند: همه بمرده اند. گفت: از تابعیان طلب کنید. طاووس را نزدیک وی آوردند. چون در شد، نعلین بیرون کرد و گفت: «السلام علیک یا هشام، چگونه ای یا هشام؟» پس هشام خشمگین شد - عظیم - و قصد آن کرد که وی را هلاک کند. گفتند: این حرم رسول(ص) است و این مرد از بزرگان علماست، این نتوان کرد. پس گفت: ای طاووس، این به چه دلیری کردی؟ گفت: چه کردم؟ خشم وی زیادت شد، گفت: چهار ترکِ ادب بکردی: یکی آن که نعلین بر کنار بساط من بیرون کردی - و این به نزدیک ایشان زشت بودی، که پیش ایشان با موزه و نعلین بپایستی ایستاد و اکنون در سرای خلفا رسم این است؛ و دیگر آن که مرا امیرالمؤمنین نگفتی و دیگر آن که مرا به نام خواندی و به کُنیت نخواندی - و این به نزدیک عرب زشت باشد؛ و دیگر آن که در پیش من بنشستی بی دستوری و دست من بوسه ندادی. طاووس گفت: اما آن که نعلین بیرون کردم پیش تو، هر روز پنج بار پیش خداوند خویش و از آن همه خلق، بیرون کشم، بر من خشم نگیرد؛ و اما آن که امیرالمؤمنین نگفتم آن بود که همه مردمان به امیری تو راضی نه اند، ترسیدم که دروغی گفته باشم؛ اما آن که ترا به نام خواندم نه به کُنیت، خدای - تعالی - همه دوستان خود را به نام خواند نه به کُنیت، و گفت: یا آدم، یا داود، یا یحیی، یا موسی، یا عیسی! و دشمن را به کُنیت خواند، گفت: تبت یدا ابی لهب؛ اما آن که دست بوسه ندادم، از امیرالمؤمنین علی(رض) شنیدم که گفت: «روا نیست دست هیچ کس بوسه دادن مگر دست زن به شهوت یا دست فرزند به رحمت»؛ اما آن که پیش تو بنشستم، از امیرالمؤمنین علی(رض) شنیدم که گفت: «هرکه خواهد

که مردی را ببند از اهل دوزخ، گو در مردی نگر نشسته و قومی پیش او به پا ایستاده». (غزالی، ۱۳۶۱: ۳۸۵/۱-۳۸۶)

از اخبار مربوط به هشام بن عبدالملک روایتی دیگر هم در دست است: «عتبی می‌گوید: مردی بر هشام بن عبدالملک وارد شد و دست او را بوسید، وی گفت: وای بر تو، عرب هرگز دست کسی را نمی‌بوسد مگر با هراس؛ عجم است که از سر فروتنی دست می‌بوسد». (صابی، ۱۳۴۶: ۱۳۹؛ نقل از ابن عبدربه، ۱۴۰۴: ۲۸۱/۲)

### ب- نخستین خلیفه برپاکننده پایگاه حجابیت

جرجی زیدان معتقد است که به تدریج تمدن و تجمل بر وضع ساده مسلمانان غلبه یافت. خلفا و امرا، دستگاه و تجمل بر هم زدند و دربان و پاسبان نگاه داشتند. معاویه نخستین خلیفه‌ای است که به چنین عملی مبادرت نمود و نمایندگان وی در مصر و عراق مثل او رفتار کردند و مانند فرمانروایان و پادشاهان آن ممالک اوضاع تجملی و اشرافی دایر ساختند. سایر خلفای بنی امیه هم از معاویه پیروی نمودند و دارای همه نوع تجمل شدند. (زیدان، ۱۳۷۳: ۱۰۰۰/۵)

پس نخستین خلیفه‌ای که در حجاب رفت معاویه بود. روایت شده است که در حادثه سال ۴۰ قمری شخصی به نام برک بن عبدالله خارجی سحرگاه به جامع دمشق رفت و همین که معاویه برای نماز آمد شمشیر کشید تا او را بکشد معاویه مجروح شد، ولی نمرود و بعد از آن دیگر میان مردم به مسجد نیامد و دستور داد بالا خانه‌ای در مسجد بسازند تا نماز را در آنجا بخواند و از مردم جدا بماند. همچنین عده‌ای مأمور مخصوص به کار گمارد. این افراد شمشیر به دست، بیرون بالاخانه مسجد پاسداری می‌دادند تا معاویه در آنجا نماز خود را تمام کند. معاویه در خارج مسجد نیز با مردم معاشرت نمی‌کرد و کسانی که می‌خواستند او را ببینند باید قبلاً اجازه بگیرند. (زیدان، ۱۳۷۳: ۱۰۰۶/۵ و ۱۰۱۵)

ابن خلدون درباره چگونگی ایجاد منصب حاجبی در این دوره گفته است: «و اما راندن ارباب حوائج از درگاه خلیفه از نظر شرعی حرام بود و هیچ کس این امر را انجام نمی‌داد، ولی همین که وضع خلافت دگرگونه شد و به پادشاهی تبدیل یافت و رسوم و القاب سلطان متداول شد نخستین چیزی را که در دولت آغاز کردند وضع درگاه و بستن آن روی عامه مردم بود، چون از جان خویش بیمناک بودند که مبادا به دست خوارج و جز آنان کشته شوند، چنان که برای عمر و علی (ع) و معاویه و عمرو بن عاص و دیگران روی داد، گذشته از اینکه اگر درگاه را بر روی عامه می‌گشودند

مردم بر آنان ازدحام می‌کردند و ایشان را از توجه به مهمات امور باز می‌داشتند». (ابن خلدون، ۱۳۴۵: ۴۵۴/۱-۴۵۵)

حسن ابراهیم حسن هم در مبحث حاجبی کتاب خویش می‌گوید: خلیفگان نخستین هیچکس را بر در خویش منتظر نمی‌نشانند که همه طبقات مردم بی‌حاجب و مانع ایشان را توانستند دید. چون دولت به امویان رسید معاویه و خلیفگان پس از او حاجب گرفتند برای جلوگیری از ازدحام کسان که مانع از رسیدگی به امور دولت بود و نیز از بیم جان خود چرا که سوء قصد خارجیان بر ضد علی(ع) و معاویه و عمرو بن عاص موجب این عمل شده بود. (حسن، ۱۳۸۰: ۴۵۱/۱؛ ۲۳۰/۲)

### ج- پایگاه حجاب از دیدگاه ابن خلدون

به باور ابن خلدون از زمان تشکیل و سپس گسترش و توسعه دولت‌ها در طی هفت قرن حاکمیت مطلق اسلامی به تدریج سه پرده و حجاب میان مردم و حکمرانان شکل گرفته است. نخست: در پرده و حجاب اول (بار خاص) فقط خواص هواخواهان و خدمتگزاران بار می‌یافتند و دیگران از بار یافتن ممنوع می‌شدند. این حجاب تنها بر روی بزرگان و اولیای دولت باز می‌شد و از آغاز تشکیل دولت متدوال و از زمان معاویه و عبدالملک و خلفای امویان معمول گردید. متصدی این وظیفه را در درگاه آنان «حاجب» می‌نامیدند که جنبه اجتماعی و عمومیت آن بیشتر بود و میان سلطان و مردم در تماس بود. دوم: با روی کار آمدن عباسیان و قرار گرفتن دولت در ناز و نعمت و ارجمندی و تمسک به خوی پادشاهان نیاز به پرده و حجاب دوم (بار عام) به وجود آمد. بدین سان در بارگاه خلفا دو خانه برای زیارت کنندگان خلیفه تشکیل شد: درگاهی برای خاصه و درگاهی برای عامه. از این روی نام حاجب هم جنبه خصوصی‌تری پیدا کرد. سوم: حجاب سومی که خصوصی‌تر از آن دو حجاب گذشته بود، پدید آمد. این حجاب زمانی شکل می‌گرفت که قرار بود یکی از فرزندان سلطان تازه درگذشته به فرمانروایی برسد و دیگر فرزندان محجور شوند و مخصوص خواص و محارم و هواخواهان پدر سلطان تازه به سلطنت رسیده بود که از ملاقات با او باز داشته می‌شدند. تا به این وسیله اقتدار و خودکامه‌گی سلطان تازه بر دیگران ثابت شود و دیگر رقیبان چشم طمع به این مقام و منصب نداشته باشند. این حجاب بیشتر در اواخر فرمانروایی دولت و پیری و فرسودگی آن و از دست دادن قدرت فرمانروایی و حاکمیتی شکل می‌گرفت. (ابن خلدون، ۱۳۴۵: ۵۶۰/۱-۵۶۲)

## د- پایگاه حجاب در میان خلفای راشدین

اما بنا بر برخی روایات دیگر از دوره ابوبکر خلیفه اول (۵۱ قبل از هجرت - ۱۳ هجری قمری) منصب حاجبی وجود داشته است. حاجب ابوبکر غلامش سدید بوده است. (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۱۹/۲) حاجب عمر یرفا نام داشت. در نوشته‌ای تاریخی اشاره شده است نخستین کس که در اسلام رشوه داد، مغیره بن شعبه بود که گفت: هرگاه سکه‌های درهم در دستم عرق کند آن را به «یرفا» می‌پردازم تا دیدار عمر را بر من سهل گرداند. (ابن‌رسته، ۱۸۹۲: ۱۹۵؛ راوندی، ۱۳۸۶: ج ۴/بخش ۱/۱۲) شاید از این رو باشد که جرجی زیدان معتقد است حاجبان گاهی در دستگاه خلافت از شغل خود سوء استفاده می‌کرده‌اند و به منظور تمشیت امور اقدام به رشوه‌گیری می‌کرده‌اند. او افزون بر حاجب عمر به حاجب منصور، ربیع حاجب هم اشاره دارد که برای رساندن یعقوب بن داود به وزارت صد هزار دینار رشوه گرفت. (زیدان، ۱۳۷۳: ۳۷۳/۲) همچنین حاجب عثمان غلامش حُمران بن ابان نام داشت. (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۶۹/۲) از دیگر سو قنبر هم مولی و حاجب امیرالمؤمنین علی (ع) بوده است و مدتی در بیهق متوطن شد و آنجا تأهل ساخت و خاکش در نیشابور است. (بیهقی، ۱۳۱۷ الف: ۲۵؛ جعفریان، ۱۳۷۵: ۱/۲۶۰)

قلقشندی هم بر این باور است که وظیفه حجاب از ابتدا خلافت وضع شده است. همو به نقل از قضاعی در عیون المعارف نقل می‌کند که همه خلفا حاجب داشته‌اند از شروع کار تا زمانه او. آنگاه ذکر می‌کند: همانا حاجب ابوبکر صدیق غلامش شدید<sup>۱</sup> و حاجب عمر غلامش یرفا و حاجب عثمان غلامش حُمران و حاجب علی (ع) غلامش قنبر و به همین ترتیب دیگر خلفا. مگر حسن بن علی (ع) که حاجبی برایش ذکر نشده است. (قلقشندی، ۱۴۰۷: ۴۲۲/۵)

## ه- مرتبه و جایگاه پایگاه حجاب

حاجب مقامی معتبر داشت و رئیس تشریفات یا وزیر دربار عصر ما بود و وظیفه داشت مردم را به نسبت مقام و اهمیتشان به حضور خلیفه بار دهد. (حسن، ۱۳۸۰: ۲۳۱/۲) بنا بر قول ابن خلدون وضع عمومی حجاب در خلافت اسلامی به این قرار بود: در دولت اموی و عباسی حاجب به کسی گفته می‌شد که سلطان را از دیدار عامه می‌پوشاند و درگاه او را به روی آنان می‌بست یا آن را برحسب اندازه معین و اوقات سلطان به روی آنان می‌گشود، و این پایه در آن روزگار از دیگر

۱. یادآور می‌شود بنا بر قول متقدم (یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۱۹) حاجب ابوبکر همان سدید است.

مراتب درگاه پادشاه فروتر بوده و متصدی آن مرئوس دیگر پایگاههای زیر نظر وزیران به شمار می‌رفته است چه وزیر هرگونه صلاح می‌دید در پایگاه حاجبی دستور می‌داد و همچنین در جریان روزگار بنی عباس وضع بدین منوال بوده و هم تا این عصر در مصر این شیوه متداول است و حاجب مرئوس و زیر دست درجه بالاتری است که متصدی آن را نایب می‌نامند. (ابن خلدون، ۱۳۴۵: ۴۵۹/۱-۴۶۰)

به روایتی دیگر حجابت اساساً منصبی نظامی بود و حاجبان اغلب از میان موالی و غلامانی انتخاب می‌شدند که پس از طی مراحل نظامی گری، لیاقت و شجاعت خویش را به اثبات رسانده و اعتماد حاکم را جلب کرده بودند. جایگاه اداری حاجب در دوره اموی و پیش از ایجاد منصب وزارت، همسنگ کاتب بود. در دوره عباسیان، حاجب در دستگاه دیوانی، پایین تر از وزیر قرار داشت و حاجبان، اغلب پس از منصب حجابت و در صورت رضایت خلیفه از آنها، به وزارت می‌رسیدند. به همین دلیل، گاه بین وزیر و حاجب رقابت وجود داشت، زیرا ممکن بود حاجب برای اشغال جایگاه وزیر تلاش کند. (خضری، ۱۳۸۷: ۲۸۳/۱۲)

#### و- پایگاه حجابت در دوره امویان

در دوره امویان، معاویه با تأثیر از پادشاهان ایران حجابت را به شکل منصبی اجتماعی در آورد. او در شبانه روز پنج مرتبه بار عام می‌داد. نخستین بار زیاد بن عبید معاویه را به این موضوع متوجه ساخت به نحوی که برای ملاقات خلفا به ترتیب: نسب، سن و علم و ادب ملاک تقدم و تأخر افراد شد. (بیک، تفضلی، جلیلی، ۱۳۸۹: ۱۷۹/۸۴)

زیاد بن عبید (د ۵۳ ق) حاکم کوفه و بصره در مرکز تصدی خود حاجب داشت و چهار کس را بدون رعایت وقت و مقام بار می‌داد. وی به حاجب خود گفت: «تو را به امر حاجبی درگاه خود بر گزیدم، اما از ورود چهار کس نزد من هرگز ممانعت نکن: اول مؤذن نماز که به سوی خدا و رستگاری دعوت می‌کند؛ دوم بیکی که شب از جایی می‌رسد، زیرا حتماً حامل خبر ناگواری است چرا که اگر خبری در میان بود در آن موقع نمی‌آمد؛ سوم قاصد مناطق مرزی که اگر ساعتی از کار باز بماند، به قدر یک سال ضرر می‌رساند و تو وظیفه داری ایشان را به دیدار من بیاوری، حتی اگر در حال استراحت باشم و چهارم خوانسالار و متصدی غذا زیرا اگر طعام برگردد و دوباره گرم

شود فاسد می‌شود<sup>۱</sup>».

عبدالملک بن مروان هم چیزی به همین مضمون به حاجب خود توصیه کرده است: «تو را به امر حاجبی درگاه خویش برگزیدم ولی از ورود سه تن نزد من هرگز ممانعت نکنی: نخست مؤذن نماز چه او دعوت کننده به سوی خداست، دوم صاحب برید که ناچار برای کاری مهم می‌آید، سوم خوانسالار تا مبادا غذا فاسد شود». (ابن خلدون، ۱۳۴۵: ۴۵۵/۱)

مهلب ابن ابی صفره (۷-۸۳ ق) از سرداران مشهور زبیریان و امویان به پسر خود چنین نصیحت کرده است: «ای پسر حاجب عاقل گزین و دبیر ظریف که حاجب مرد روی مرد است. و دبیر او زبان او». (ابن خلکان، ۱۳۹۷ق: ۳۵۳/۵؛ فامی هروی، ۱۳۸۷: ۹)

از دیگر سو عبدالملک هم چیزی با همین تعبیر به برادر خود عبدالعزیز ولایت دار مصر سفارش کرد و گفت: حاجب را از بهترین کسان خود انتخاب کن زیرا او صورت و زبان تو است و می‌باید هر که بر در تو توقف می‌کند حاجب به تو خبر دهد تا اگر خواهی او را بپذیری و گرنه رد کنی. (حسن، ۱۳۸۰: ۴۵۲/۱)

### ز- پایگاه حجاب در عصر عباسیان

مفهوم حاجب در دوره عباسی به معنی صاحب منصبی که واسطه بین پادشاه و کسی که می‌خواهد با او دیدار کند، بود. همچنین وی وظیفه داشت در مجلس شاه، افراد را براساس منصب و مقامشان در جای مشخص بنشانند. (خسرویگی، ۱۳۸۸: ۱۰۶)

اسدی طوسی ادیب و حماسه سرای ایرانی (؟ - ۴۶۵ق) به درستی به مفهوم حاجب و شرایط آن و لزوم حجاب در دستگاه حکومت پادشاهان اشاره دارد: خردمند کن حاجب و خوب کار / طرازنده درگه و بزم و بار // به دیدار باید که نیکو بود / کجا پرده روی کار او بود // به هنگام گوید سخن پیش شاه / سزا دارد انداز هرکس نگاه. (اسدی، ۱۳۸۶: ۲۳۹) در این ابیات به انتخاب حاجب مناسب برای پاسداری از جلال و شکوه شاهانه تأکید دارد. این حاجب خوش چهره باید باشد چون روی کار و پیشانی دستگاه اوست. به موقع و به وقت در نزد شاه سخن گوید و به اندازه، جایگاه هرکس را نگهدارد.

۱. قلقشندی، احمد بن علی، همان، ج ۵، ص ۴۲۲-۴۲۳؛ مقایسه کنید با زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام، ج ۱، ص ۲۰۵ و بیک، هانیه ...، همان، مطالعات اسلامی ...، ش ۸۴، ص ۱۷۹ که در آن الفلاح به معنی رستگاری است نه «دهقان» که به اشتباه مترجم و محقق گویند: «دوم دهقان که هرگاه خواست باید مرا ببیند»!

میخائیل عواد در حواشی رسوم دارالخلافة به نقل از جاحظ آورده است: «سهل بن هارون به فضل بن سهل گفت: حاجب خویش را نرم خوی و مهربان و نیکو کار انتخاب کن و باید که حاجب تو مردی به اندام و زیبا باشد و در کار و رفتارش با نیت نیک، تا مردم را در مراتب خودشان قرار دهد و به ترتیب پایگاههای ایشان برای آنان اذن بخواهد». (صایب، ۱۳۴۶: ۱۵۱)

همچنین همو مکرراً به نقل از جاحظ آورده است: «منصور به مهدی گفت: حاجب نباید که نادان و درمانده از سخن و کند ذهن و بی هوش و پریشان و روی درهم کشیده و عبوس باشد». (صایب، ۱۳۴۶: ۱۵۱)

جرجی زیدان گوید: هر قدر که تمدن ملل و دول اسلامی افزایش یافت فاصله میان پادشاه و مردم وسیعتر گشته حاجب و دربان زیاد تر شد. (زیدان، ۱۳۷۳: ۲۰۵/۱) بر همین اساس خلفای عباسی جنبه اشرافی بسیار وسیع تری از خلفای اموی برهم زدند. خلفای عباسی چون در جوار سرزمین ایران اقامت کردند و کارهای مملکتی را به دست اشراف ایرانی سپردند، به مانند شاهنشاهان ایران دستگاه درباری خود را با جلال و عظمت تشکیل دادند. بالمآل خلفای عباسی برای هر کاری مجلسی داشتند. از آن جمله مجلس عیش و عشرت، مجلس رسیدگی به امور کشور، مجلس مخصوص مذاکرات علمی و ادبی، مجلس مشورت و غیره. عظمت و جلال و شکوه این مجالس طبعاً به مناسبت زمان و شخصیت خلیفه کم و زیاد می شد. (زیدان، ۱۳۷۳: ۱۰۰۰/۵)

وی اضافه می کند: به طور کلی سران هر خاندان مانند معاویه و ابوجعفر منصور کمتر به عیش و عشرت می پرداختند و تمام اوقات آنان به اداره امور کشور و مطالعه اوضاع سیاسی و اقتصادی می گذشت. ولی بعد از آن که سران خاندان مُردند جانشینان آنها اوقات و ساعات جلوس خود را طبقه بندی کردند و برای هر کاری جلسه ای و ساعتی تعیین نمودند. (زیدان، ۱۳۷۳: ۱۰۰۰/۵)

گاهی قدرت و نفوذ برخی وزرای عباسی به حدی بود که به تمام امور دربار احاطه کامل داشتند مگر منصب حاجبی. از قول ابن خلدون نقل است: جعفر بن یحیی در روزگار رشید سلطان خوانده می شد؛ اشاره به این که وی را در امور، نظری شامل و عمومی است و انجام دادن کارهای دولت برعهده اوست و هیچ یک از مراتب و پایگاههای درگاه پادشاه از ید قدرت وی بیرون نبود به جز امر حاجبی یعنی ایستادن بر درگاه. فقط این وظیفه به عهده دیگری بود چه جعفر از چنین شغلی استنکاف می ورزید. (ابن خلدون، ۱۳۴۵: ۴۵۶/۱)

در عهد عباسی دستگاه خلیفه بسیار مجلل و با شکوه بود و ساختمانهای مفصل تو در تو و پی در پی داشت و عده کثیر لشکریان همیشه پاسبان آن بودند. مردم را اجازه ورود به آن نبود و کسانی که می‌خواستند نزد خلیفه بروند می‌بایست اجازه مخصوص داشته باشند و از چندین سرای و حیاط پی در پی بگذرند تا به مجلس خلیفه برسند و گرداگرد او را همیشه پرده داران و حاجبان گرفته بودند و رئیس آنها را که حکم وزیر دربار را داشت «حاجب الحجاب» یا «حاجب خاص» می‌گفتند. (نقیسی، ۱۳۳۵: ۳۶۴)

میخائیل عواد در حواشی کتاب رسوم دارالخلافه به نقل از ابن تغری بردی به نخستین انتصاب حاجب حاجبان در دستگاه خلافت عباسی اشاره کرده است. ابن تغری بردی در ذیل حوادث سال ۳۲۹ق می‌گوید: «در این سال الممتقی بدرخشنی را خلعت بخشید و کار پرده داری را بدو سپرد و او را حاجب حاجبان گردانید. من می‌گویم که این نخستین بار است که نام کسی را به نام حاجب حاجبان می‌شنویم و نمی‌دانیم که وی بزرگترین ایشان بوده است یا نه به صورت دیگری بوده است. شاید چنین باشد». (صابی، ۱۳۴۶: ۱۵۵؛ نقل از ابن تغری بردی، ۱۳۸۳ق: ۲۷۲/۳)

### ح- قوانین و آیین‌های حجاب

در کتاب رسوم دارالخلافه به قوانین و آیین‌های پرده داری به طور مشروح اشاره شده است: از آن جمله «پرده دار باید مردی میان سال باشد در فاصله میان سی سال و پنجاه سال که کارها را به تجربت دریافته باشد و یا پیری باشد خود نگهدار و روزگار آزموده با دور اندیشی و خردی که او را به سوی صواب راهنمون شود تا بداند که چه را انجام دهد و چه را ترک کند، این شخص باید خوش چهره باشد، راههای درآمد و بیرون شد را بداند و اطرافیان را در کارهایی که به عهده دارند مرتب کند بدان گونه که هیچ کس از آنها از حد خویش تجاوز نکند، و آنچه که تحمل آن را ندارد بر او تحمیل نشود. ایشان را چنان مراعات کند که به تحفظ در کارها و مداومت بر خدمت بی هیچ اخلاقی، و بی هیچ سهل انگاری بپردازند». (صابی، ۱۳۴۶: ۵۳)

اما چگونگی حشر و نشر مردم با خلفا به این قرار بود: «در زمان خلفای راشدین این طور رسم بود که اشخاص پشت در اتاق آمده می‌گفتند: سلام علیکم، اجازه می‌دهید تو بیاییم؟ و سه بار این سخن را تکرار می‌کردند و اگر پاسخ مثبت نمی‌شنیدند می‌رفتند. در بسیاری از اوقات خلفا دربان می‌گماشتند که مردم سرزده وارد نشوند و آن‌ها را از کار باز ندارند». (زیدان، ۱۳۷۳:

۱۰۰۱/۵) از قول حضرت امام علی (ع) نقل است که این سه بار اذن یکی به واسطه آن که اول اجازه ورود بگیرد و دوم به دلیل آن که رایزنی شود و سوم تصمیم بگیرد که اجازه دهد یا برگرداند. (ابن عبدربه، ۱۴۰۴ق: ۶۷/۱)

در زمان بنی امیه و در اوایل عباسیان مردم به بارگاه خلیفه می آمدند و اجازه شرفیابی می خواستند، اگر اجازه نمی رسید دو بار و سه بار کسب اجازه می کردند، تا آن که سرانجام اجازه می یافتند و یا اینکه نومید شده بر می گشتند و این اقدام را در آن ایام اذن اول و دوم و سوم و چهارم ... می خواندند. منصور عباسی برای نخستین بار اتاق انتظار ترتیب داد و همین که برای خود در بغداد کاخ و تالار پذیرایی ساخت، چندین اتاق برای انتظار تعیین کرد. سایر خلفای عباسی نیز این رسم را معمول داشتند و هرکس که می خواست خلیفه را ملاقات کند ابتدا به اتاق انتظار می رفت و پس از کمی استراحت اجازه می گرفت. گاه هم برای ورود به کاخ خلیفه اجازه مخصوص لازم می شد. (زیدان، ۱۳۷۳: ۱۰۰۲/۵)

از جمله کارهایی که در دوران خلفای عباسی تخطی از آن موجب عقاب و مجازاتهایی برای حاجبان سلطان بود، و حاجبان و پرده داران باید به آن ملتزم باشند با توجه به شواهد تاریخی ارائه شده در کتاب رسوم دارالخلافه می توان به این قبیل امور اشاره کرد: در دوره المعتضد بالله بازی شطرنج و نرد به وسیله حاجبان و نوبتیان در دارالخلافه، در دوره المعتصم بالله باده نوشی و دیگر نوشیدنیهای که ایجاد تردید در ذهن باریافتگان سلطان کند. در دوره المطیع لله تأکید بر پوشیدن جامه سیاه و پرهیز از وارد شدن با نعلین یا کفش سرخ و یا لالک سرخ چرا که سرخ لباس خلیفه است و بعد از آن لباس کسانی که از اطاعت سرباز زده اند. در دوره القاهر بالله انداختن پاها بر روی هم در صحن و سرای سلطان و همچنین از برهنه کردن سر و برداشتن عمامه، ترک احتشام یا مزاح کردن و رفتار زشت نهی شده است. دیگر روا نیست که حاجب برکسی که سلطان از او روی گردان است متمایل شود و نه از کسی که سلطان بر او خشم گرفته خشنود باشد و نباید آن بزرگداشت و نیکی که قبلاً در حق او داشته دیگر داشته باشد. (صابی، ۱۳۴۶: ۵۳-۵۷)

اما شیوه و چگونگی حضور حاجبان در سرای سلطان و نحوه و ترتیب حضور دیگر نجبا و اشراف در دربار سلطان در کتاب رسوم دارالخلافه چنین بیان شده است: «هر روز که روز موكب<sup>۱</sup> باشد حاجب حاجبان با کامل ترین جامه ای، از قبای سیاه مؤلّد<sup>۲</sup>، و عمامه سیاه و شمشیر و

<sup>۱</sup> روز شرف یابی گروهی به حضور سلطان و روز همراهی کردن و دیدار با خلیفه.

<sup>۲</sup> جامه ای که عمامه مردم می پوشند و غیر مولد جامه خواص است.

کمر بند حاضر می‌شود و در پس پشت او حاجبان و خلفای ایشان. و او در دهلیز پشت پرده می‌نشیند. حاجب حاجبان موظف است که هر کدام از افراد را به بجایی که دارند بیاورد. اول ولیعهد و یا اولاد خلیفه را فرا می‌خواند. دوم وزیر داخل می‌شود و پرده داران در برابر او راه می‌روند تا به تخت نزدیک می‌شود، وقتی نزدیک شد آنها از وی دور می‌شوند و وزیر پس از بوسیدن زمین، می‌رود تا به خلیفه نزدیک شود و اگر او را افتخار بوسیدن دست حاصل شد، آن را می‌بوسد و بر می‌گردد تا وقتی به پنج ذراعی سمت راست تخت برسد. سوم سپهسالار وارد می‌شود و زمین را می‌بوسد و در سمت چپ تخت می‌ایستد. چهارم اصحاب دواوین و نویسندگان و پنجم سرداران به ترتیب مقام و دعوتشان در چپ و راست بر طبق رسمشان می‌ایستند. ششم بنی هاشم و هفتم کسانی که دنیات (کلاه بزرگ و بلند شبیه به خمب<sup>۱</sup>، خاص خطیبان و بزرگان) پوشیده‌اند و هشتم به متصدیان کار نماز اجازه داده می‌شود سلام بدهند و بایستند. نهم قضاة خوانده می‌شوند. از میان آنها قاضی القضاة پیش می‌رود و سپس قاضی حضرت فراخوانده می‌شود. آن‌گاه بار عام داده می‌شود و دهم لشکر داخل می‌شوند و در صحن سلام می‌ایستند». (صابی، ۱۳۴۶: ۵۷-۵۸)

بنابر روایتی دیگر در مجالس رسمی عباسیان، خلیفه روی تخت یا سده (چیزی شبیه به منبر) جلوس می‌کرد و بنی هاشم روی صندلی در اطراف خلیفه می‌نشستند و اگر بنی امیه می‌آمدند روی مخده (پشتبگاه) جا داشتند. ولی امویان کمتر به مجالس عباسیان راه می‌یافتند و در سال ۲۵۰ قمری در زمان خلافت المستعین امویان از حضور در مجالس رسمی خلفا محروم شدند. پس از هاشمیان که خاندان سلطنتی محسوب می‌شدند سایر رجال دولت به تفاوت شأن و مقام خویش می‌ایستادند و یا با اجازه در حضور خلیفه می‌نشستند. (زیدان، ۱۳۷۳: ۱۰۰۳/۵-۱۰۰۴)

همچنین در آغاز تحیت گفتن به خلیفه بسیار ساده بود، به این صورت که شخص وارد شده به خلیفه یا امیر یا والی می‌گفت: «السلام علیکم». گاه هم در آغاز اسلام فقط نام و کنیه امیر و یا خلیفه را ضمن تحیت به زبان می‌آوردند ولی چیز دیگر بر آن نمی‌افزودند. پس از آمیزش با ایرانیان و ملاحظه اختلاف طبقاتی که میان ایرانیان موجود بود عربها نیز درصدد بر آمدند چنان باشند. نخستین کسی که این موضوع را از ایرانیان اقتباس کرد مغیره بن شعبه بود که فرمان داد سایرین او را به نام امیر بخوانند و هرکس بر او وارد می‌شود چنین بگوید: «سلام بر تو ای امیر، سلام و

۱. خم بزرگ که به عربی آن را دن گویند.

رحمت و برکت خدا بر تو<sup>۱</sup>». و یا آن که «سلام و رحمت و برکت خدا بر امیر». مغیره می‌گفت باید میان رئیس و مرئوس فرق باشد. خلفا و سایر بزرگان نیز از مغیره تقلید کردند و هر کدام برای خود تشریفات مقرر داشتند. (زیدان، ۱۳۷۳: ۱۰۰۲/۵)

از دیگر رسومی که موقع بار یافتن نزد خلیفه یا امیر ملزم به رعایت آن بودند به جای سلام تعظیم بود. به باور جرجی زیدان رفته رفته تمدن اسلامی با تملق و چالپوسی آلوده گشت و مانند پادشاهان ایران به جای سلام تعظیم را معمول داشتند و از آن رو هیچ کس حق نداشت به خلیفه یا امیر سلام کند چه در آن صورت خلیفه مجبور به جواب می‌شد و معمولاً خلیفه و یا امیر نباید به کاری مجبور گردد و هر کس نزد آنان می‌رفت تا زانو خم می‌شد و سر جای خود می‌ایستاد. فقط سجده را جایز نمی‌دانستند زیرا سجده مخصوص به خدا است. همچنین در اوایل اسلام موقع بیعت کردن و یا گرفتن مقرری و یا هنگام وداع و یا وقتی که مورد عفو واقع می‌شدند دست خلیفه را می‌بوسیدند. صحابه با حضرت پیغمبر (ص) نیز چنان می‌کردند و این رسم دست بوسی را بیشتر خلفا مجری می‌داشتند<sup>۲</sup>. سپس از این هم بالاتر رفتند و دست خود را عالی تر از آن دیدند که کسی بیوسد یا لمس کند و مردم را مجبور ساختند که آستین و یا آستانه (درگاه) آنها را بیوسند و اگر می‌خواستند به کسی مرحمت کنند او را از دست بوسی معاف می‌داشتند. برای مثال مسلم بن قتیبه که از بزرگان عرب بود برای دست بوسی مهدی خم شد مهدی دست خود را عقب برده گفت تو را از انجام این وظیفه معاف فرمودیم ولی دیگران معاف نیستند و طبعاً با ضعف و قدرت خلیفه این مراسم تغییر می‌یافت. باید متذکر شد پیشوایان دینی و مردمان زاهد از این تشریفات معاف بودند و با نهایت بی‌اعتنایی به حضور خلیفه می‌آمدند. (زیدان، ۱۳۷۳: ۱۰۰۳/۵)

از دیگر سو «گاه باشد که امیر یا وزیری در آید و خلیفه دست خویش را - که در پوششی نهفته است - به عنوان بزرگداشت و تجلیل آن شخص بدو می‌دهد تا وی بیوسد و علت این که وی دست خود را در پوششی پنهان می‌کند این است که لب یا دهنی با آن برخورد نکند. اما از این کار

۱. السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمت الله و برکاته. (نک: صابی، همان، ص ۲۱)

۲. درباره بوسیدن دست نزد فقهای اهل سنت اختلاف است. مالک منکر آن است و همه روایات آن را منکر می‌شود. برخی دیگر آن را جایز می‌دانند و به روایتی از عمر استناد می‌کنند: چون از جنگی که فرار کرده‌اند برگشتند گفتند ما فرار کنندگان هستیم. پس او گفت شما عقب مانده بوده‌اید، شما گروه مؤمنین هستید و دست رسول الله(ص) را بوسیدند. ابهری می‌گوید مالک بوسیدن دست را مکروه می‌داند اگر منظور از آن بزرگداشت و تعظیم فرد باشد. ولی اگر هدف قرب به خدا و برای دین یا علم یا شرف فرد باشد، جایز است. (برای اطلاع بیشتر نک: ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری: شرح صحیح البخاری، ج ۱۱، ص ۶۷)

صرف نظر شد و به جای آن بوسیدن زمین مرسوم گردید و همه مردمان در آن یکسانند. اما ولیعهدان و فرزندان خلفا و خاندان بنی هاشم و قضات و فقها و زهاد و قزاق پیش از این هیچ گاه زمین یا دست را نبوسیده‌اند. و ایشان تنها به سلام بسنده می‌کردند و گاه می‌شد که یکی از ایشان خطبه‌ای نیز می‌خواند و ثنا و دعاهایی می‌گفت اما امروز ایشان نیز به همان دسته‌ای که زمین را بوسه می‌دهند آمیخته‌اند، مگر گروه اندکی که از این کار برکنار مانده‌اند. اما لشکریانی که در مرتبه میانین و فروتر از آن قرار گرفته‌اند و همچنین توده مردم و کسانی که پایگاهی ندارند، بوسیدن زمین از ایشان پسندیده نیست، چرا که منزلت آنها فروتر از اینهاست». (صایب، ۱۳۴۶: ۲۲-۲۱)

این سنت دست بوسی به ترتیب دیگری هم مشخص شده است: «در بحث از آداب وارد شدن بر سلطان و گفت و گو با وی و همنشینی با او [این چنین آمده است]: اگر پادشاه سواره باشد، خدمت، بوسیدن زمین است و اگر نشسته باشد بوسیدن آستانه». (صایب، ۱۳۴۶: ۱۳۸؛ نقل از عباسی، ۱۹۸۹: ۶۰)

از آداب دیگر این بود که هیچ کس حق سخن گفتن در حضور خلیفه را بدون اجازه نداشت. رسم بر این بود که باید خلیفه چیزی بگوید تا اشخاص پاسخ او را بدهند. این قسم که خلیفه به شخص تازه وارد می‌گفت: به تو چه مرحمتی بکنم؟ و آن شخص حاجت خود را بیان می‌کرد و اگر خلیفه سخن نمی‌گفت کسی حق گفت و گو نداشت. از طرفی چون سلام مخصوص خلیفه است لذا در پیشگاه خلیفه هیچ کس حق سلام و علیک با دیگری را هم ندارد. این وضع تا زمان مأمون جاری و ساری بود. مأمون آن را لغو کرد و اجازه داد مردم با وی سخن بگویند و مناظره کنند. پس از وی نیز تا حدی رویه مأمون ادامه داشت. (زیدان، ۱۳۷۳: ۱۰۰۴/۵-۱۰۰۵)

از جمله قوانین حجابت مربوط به حضور در دارالخلافه، اول: ترتیب پیاده آمدن و یا سواره رفتن از درها حدودی دارد که دربانها می‌دانند، دوم: از ورود سپاه با سلاح جلوگیری می‌شود مگر برای کسانی که مرسوم آنان است مثل: خادمان و غلامان سرابی و صاحبان اجازه و سوم: هیچکس حق ندارد در دارالخلافه بر کرسی بنشیند مگر حاجب حاجبان و سپهسالار (امیرالجیش). (صایب، ۱۳۴۶: ۶۳)

از آیین‌های دیگر مربوط به حجابت رسم ضرب سکه به نام خلیفه و خطبه خوانی بود. حکمرانان محلی مکلف بودند در سکه‌های خود نام خلیفه را بر نام خویشتن مقدم بدارند و در روزهای جمعه و مراسم رسمی در مسجد جامع شهر به نام خلیفه خطبه بخوانند. به کسی که مأمور

این کار بود و از کارگزاران مهم دیوان به شمار می‌رفت خطیب می‌گفتند و می‌بایست وی با جامه سیاه بر منبر بالا رود و شمشیر خود را از نیام بکشد و روی زانو بگذارد و به بانگ بلند و غرا خطبه را به نام خلیفه زمان بخواند. (نقیسی، ۱۳۳۵: ب: ۳۶۵)

همچنین از دیگر آیین‌ها مرسوم در دربار کوفتن طبل در اوقات نماز بوده است. در قدیم عادت بر آن نبود که به هنگام نماز در پیشگاه، جز برای خلیفه طبل بزنند، سپس آزادی داده شد که برای ولیعهدان و امیران سپاه در اوقات سه گانه نماز که عبارت است از: بامداد و شام و خفتن، طبل زده شود در صورتی که در سفر باشند یا از پیشگاه سلطان به دور باشند و آلت زدن، طبل بود نه دنبله. (صابی، ۱۳۴۶: ۱۱۵) اکنون در مشهد و بارگاه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بر همین اساس و بر گرفته از دوران‌های کهن اسلامی رسم نوبت زنی و تقاره نوازی وجود دارد.

#### ط - اوج قدرت پایگاه حجابت

با پیشرفت دولت عباسی کار حاجب بالا گرفت و در امور دولت از او رأی می‌خواستند و بسی کارها را بی مشورت وزیر فیصله می‌داد و دیوانیان را وادار می‌کرد که همه کارها را بدو باز گویند و کارها را بی موافقت او به انجام نبرند. از جمله معروف ترین حاجبان دوران اول عباسی فضل بن ربیع بود که با سعایت از برمکیان مقدمات سقوط ایشان را فراهم کرد و هم فتنه امین و مأمون را دامن زد. پس از او ایثاخ ترک حاجب واثق را نام باید برد. (حسن، ۱۳۸۰: ۲۳۱/۲)

در همین دوره برخی وزیران زیر نفوذ حاجبان قرار داشتند و آنها که بر دیوانها ریاست داشتند جز به صواب دیدشان کاری را بسر نمی‌بردند و اگر نفوذ حاجب فزونی می‌گرفت وزیر با وی به رقابت بر می‌خواست و در کار وی دسیسه می‌کرد که نمونه آن را در تدبیر ابن مقله وزیر برای دستگیری ابن یاقوت حاجب می‌توان دید. (حسن، ۱۳۸۰: ۳/۶۱۲)

ابوعلی بن مقله از دست اندازی محمد بن یاقوت بر کارهای وزیر ناخرسند بود. زیرا که او بر گرفتن مالیات نیز دست نهاده، دبیران به دفتر او می‌رفتند. او کار وزیران را انجام می‌داد و وزیر ابن مقله بیکار مانده بود، تا آن که یک سازش میان وزیر و خلیفه او را برانداخت. (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۴۲۱/۵)

<sup>۱</sup> دنبله به احتمال دنبک، دمبلک، دنبکه، دمبک، تمبک، امروزه ضرب و تنبک خوانده می‌شود و غیر از طبل است. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود: میرعلی نقی، علیرضا، «تنبک»، در دانشنامه جهان اسلام، ج ۸، ص ۲۵۳-۲۵۴)

از نکات شایان توجه در اواخر حکومت عباسیان آن که با چیرگی آل بویه بر بغداد، منصب وزارت دستگاه خلافت بر افتاد و وظایف آن به کاتبان و سپس به وزیران دولت آل بویه محول گشت و اداره امور دربار خلافت را حاجب خلیفه عهده دار شد. (سجادی، ۱۳۷۴: ۱/۶۳۴) این نقش حاجب در دربار خلافت بسیار چشم گیر و تأثیر گذار بود.

### ی- شمه‌ای از عملکرد و سرنوشت حاجبان

از خصوصیات ربیع حاجب منصور عباسی باید گفت: وی ربیع بن یونس بن محمد ابی فروه نام داشت. ابو فروه بنده بنده (حرث) عثمان بن عفان بود و در زمره شورشیان در روز کشته شدن عثمان بود. ربیع مردی بزرگ و نجیب و کارگشا و با هیبت و فصیح و شایسته و با هوش و خردمند و زیرک و عالم به حساب و کارهای اداری و ماهر در امور ملک داری بود و در این که چه کاری را باید بکند و چه کاری را باید نکند بصیرت کامل داشت، نیز به نیکوکاری عشق می‌ورزید. (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۳۹-۲۴۱) اما نقش ربیع حاجب در یکی از حوادث تاریخی در عهد منصور عباسی چنین است:

روزی حاجب منصور بیرون آمده گفت: هرکس از فرزندان حسین (ع) بر در قصر حاضر است داخل شود، در این وقت مشایخ حسینیان داخل شدند، سپس حاجب بیرون آمده گفت: هرکس از فرزندان حسن (ع)، اکنون بر در قصر حاضر است داخل شود، مشایخ حسینیان نیز داخل شدند، لیکن حاجب مذکور ایشان را در مقصوره‌ای فرود آورد، و چند آهنگر را از در دیگر داخل کرد، و حسینیان را در غل و زنجیر افکنده به عراق فرستاد، و در آنجا زندانی کرد تا جملگی در حبس وی در کوفه در گذشتند. (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۲۱) همچنین باید افزود: ربیع حاجب در ادامه رفته رفته خود را به مهدی نزدیک کرد و مهدی وی را حاجب خود کرد و ربیع مانند زمان منصور که از نزدیکان وی بود از خواص مهدی شد. (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۴۸)

از برخی شواهد تاریخی می‌توان استنباط کرد که در دوره عباسی دیوانها و دوابر هم بواب یا حاجب داشتند. برای مثال: عبدالله بن مخلد در عهد هارون الرشید تا زمانی که در گذشت در دیوان خراج به حاجبی اشتغال داشت و به لباس منشیان در می‌آمد و هنگامی که موسی بن عبدالملک برای رسیدگی به شکایات می‌نشست او بالای سرش می‌ایستاد. (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۳۳۶-۳۳۷) همچنین نافذ در عهد عباسی دربان و حاجب جعفر بن یحیی برمکی بوده است. (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۲۷۱-۲۷۲)

اما سرنوشت و برخی کارهای حاجبان خلفای عباسی که در متون آمده است: محمد امین خلیفه عباسی عبدالله بن محمد حاجب را احضار و از او خواست لطف نموده دو بیعت نامه را که رشید در خانه کعبه نصب کرده بود، بر دارد. (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۳۷۶) مقصود دو پیمان نامه مبنی بر ولایتعهدی محمد امین بعد از هارون و ولایتعهدی مأمون بعد از امین و حکمروایی مأمون بر خراسان و توابع آن بوده است. (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۴۲۳/۲-۴۳۰)

فضل بن ربیع چون دید کار مأمون بالا گرفته و ناتوانی و فساد عقلی محمد رو به شدت نهاده در ماه رجب سال ۱۹۶ خود را پنهان کرد. تا آن که ابراهیم بن المهدی زمام امور را به دست گرفت و خود را خلیفه خواند. فضل نزد او رفت و ابراهیم وی را به حاجبی خود برگزید. (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۳۸۰-۳۸۱)

از دیگر سو به روایت ابوالفضل بیهقی فضل ربیع روی پنهان کرد و سه سال و چیزی متواری بود. پس به دست مأمون افتاد. مأمون با چندان جفا و قصد زشت که فضل کرده بود گناهش ببخشید و او را عفو کرد و به خانه باز فرستاد، چنان که به خدمت باز نیاید. النهایه به پایمردی برخی کسان دل مأمون را نرم کردند و بر وی خوش گردانیدند تا مثال داد که به خدمت باید آمد. فضل در پی کسب جاه و مقام گذشته خود نزد خلفای سابق، دست به دامان عبدالله طاهر حاجب بزرگ مأمون شد تا جایگاه و مرتبه او را در سرای امیر مشخص کنند.

فضل ربیع از عبدالله طاهر به این گونه استدعا می کند: «تلفی دیگر باید کرد تا پرسیده آید که مرا در کدام درجت بدارد، و این به تو راست آید و تو توانی پرسید، که شغل تُست که حاجب بزرگی». عبدالله طاهر نماز دیگر چون به درگاه رفت بار نبود، رقعتی نبشت به مجلس خلافت و از مأمون پرسید که اکنون فرمان عالی چه باشد که بنده او را در کدام درجه بدارد بر درگاه تا آن گاه که به خدمت تخت خلافت رسد؟ جواب این رقعہ بدین جمله رسید: «یا عبدالله بن طاهر امیر المؤمنین بدان چه نبشته بودی و جوابها پرسیده به باب فضل ربیع بی حرمت باغی غادر واقف گشت، و چون جان بدو بمانده است طمع زیادت جاه می کند، وی را در خسیس تر درجه بباید داشت چنان که یک سوارگان حامل ذکر (صاحب رتبه بسیار نازل نظامی) را دارند. والسلام».

عبدالله بر مبنای این دستور بفرمود: تا در نخست سرای خلافت در صفه شادروانی (سرپرده) افکنند و چند تا محفوری (ارمنی بافت). چنان که فضل ربیع را در آن صفه بنشانند پیش از بار (سرای دور تر از درگاه اصلی سلطان). و از این صفه بر سه سرای دیگر بپایست گذشت. و هر یکی از آن سراپها صاحب مرتبه‌ای را بود از نوبتیان و لشکریان تا آن گاه که به جایگاه وزیر و

حاجب بزرگ رسیدندی. و به سبب فرمان امیرالمؤمنین جای فضل در این سرای بیرونی ساخته کرد.

در هنگام بار هرکه بیامدی در سرای نخستین چون فضل ربیع را بدیدی به ضرورت پیش او رفتی و خدمت کردی با حرمتی تمام، که او را در بزرگی و حشمت و هیبت دیده بودند و چشمهای ایشان پر بود از احترام و احتشام او و وی هر یکی را گرم پرسیدی و معذرت کردی تا از وی بر گذشتندی. چون اعیان و ارکان و محتشمان و حُجاب آمدن گرفتند، هم بر آن جمله هرکس به اندازه خویش او را گرم پرسیدی و توقیر و احترام واجب می داشتند. و حاجب بزرگ عبدالله طاهر پیش از همه او را تجلیل کرد (بزرگ داشت) و مراعات و معذرت پیوست از آنچه او را در سرای بیرونی نشانده بود که بر حکم فرمان بوده است. بر مبنای این روایت می توان بسیاری از نکات مهم مربوط به درجات و مراتب پرده و سرا پرده و جایگاه و نقش حاجب در دستگاه خلافت را به خوبی تشخیص داد.

در ادامه این روایت چون مأمون بار داد هرکس از اعیان چون وزیر و اصحاب مناصب و ارکان دولت و حُجاب و سپاه سالاران و وضع و شریف به محل و مرتبه خویش پیش رفتند و بایستادند و بنشستند و بیارامیدند. عبدالله طاهر که حاجب بزرگ بود پیش مأمون رفت و عرضه داشت که «بنده فضل ربیع به حکم فرمان آمده است، و بر آن جمله که فرمان بود او را در سرای بیرونی جای کرده ام و به پایگاه نازل باداشته، در پیش آوردن فرمان چیست؟» مأمون لحظه بی اندیشید و حلم و کرم و سیرت حمیده او (شاید هم حیل و ترفند و مصلحت اندیشی او) وی را بر آن داشت تا مثال داد که او را پیش آرند. عبدالله طاهر حاجبی را فرمود تا فضل ربیع را پیش آورد. چون او به حضرت خلافت رسید شرط خدمت و تواضع و بندگی به تمامی به جای آورد و عذر جنایات خود بی اندازه بخواست و بگریست و زاری و تضرع کرد و عفو درخواست کرد. حضرت خلافت را شرم آمد و عاطفت فرمود و از سر گناهانی که او کرده بود برخاست و عفو فرمود و رتبت دست بوس ارزانی داشت. بدین ترتیب او را در سرایی که اعیان نشستندی جای معین کردند و امیدوار هر تربیت و اصطناع (نواختن و برگزیدن). (بیهقی، ۱۳۸۸: ۲۵/۱-۲۹)

اما حاجب نامی دیگر و نویسنده معروف محمد بن عبدوس جهشیری (۳۳۱ق) در بغداد نشو و نما یافت. پدرش با حکم علی بن عیسی (متوفی ۳۳۴ق) وزیر عباسی در دستگاه دولت ریاستی داشت و حاجب وزیر نیز بود. خود جهشیری جانشین پدر و حاجب علی بن عیسی شد. (ناجی، ۱۳۸۶: ۵۲۱/۱۱-۵۲۲)

در زمانی که حامد بن عباس به وزارت مقتدر (از ۳۰۶ تا ۳۱۱ ق) رسید و علی بن عیسی در مقام نایب و جانشین وی زمام امور را به دست گرفت، جهشیاری همچنان مقام حاجبی داشت و با حامد بن عباس به دلیل بد زبانی و هرزه گویی اش بی پروا سخن گفت. (ناجی، ۱۳۸۶: ۵۲۲/۱۱)

در ۳۱۶ ق که مقتدر ابو علی ابن مقله را به توصیه نصر حاجب به وزارت برگزید جهشیاری از یاران نزدیک ابن مقله بود و در تصدی وزارت او را یاری کرد. با برکناری و تبعید و مصادره اموال ابن مقله در ۳۱۸ ق ظاهراً جهشیاری نیز از مقام خود عزل شد. (ناجی، ۱۳۸۶: ۵۲۲/۱۱) این هم سرنوشت یکی دیگر از حاجبان بزرگ و صاحب نام عباسی.

### ک- پایگاه حجابت در غرب جهان اسلامی

ابن خلدون درباره نزول منصب وزارت و ارتقای منصب حاجبی در دستگاه خلافت امویان اندلس (۱۳۸-۴۲۲ق) این گونه روشن گری کرده است: آن گاه پایگاه او (وزارت) را به اصناف گوناگونی تقسیم کردند و برای هر صنفی وزیری جداگانه بدین سان برگزیدند: وزیری برای محاسبه اموال، وزیری برای نامه نگاری، وزیری برای رسیدگی به حوائج متظلمان، همچنین وزیری برای نظارت در حال مرز نشینان. و برای این وزیران خانه مخصوصی (عمارت) تعیین کردند و ایشان در آن جایگاه بر روی مسندهای خاصی که برای آنان گسترده بودند و می نشستند و فرمان سلطان را در موضوعاتی که به هریک اختصاص داشت اجرا می کردند و برای رفت و آمد و ارتباط میان وزیران و خلیفه یکی از آنان که پایه ای بلندتر داشت تعیین شده بود و او هر وقت می خواست می توانست بی هیچ رادعی نزد سلطان برود و به همین سبب جایگاه نشستن وی از دیگران برتر بود و این وزیر به نام حاجب اختصاص یافته بود. و این وضع تا پایان دولت ایشان همچنان معمول بود و پایگاه و منزلت حاجب بر دیگر مراتب برتری می یافت به حدی که ملوک طوایف اندلس این لقب را به خویشان می گرفتند چنان که هم اکنون بزرگترین ایشان را به نام حاجب می خوانند. (ابن خلدون، ۱۳۴۵: ۴۵۸/۱) در دوره امویان اندلس ابن جدیر چنین نقشی را داشت. او وزیر و بزرگترین پیشکار عبدالرحمن ناصر خلیفه بزرگ امویان اندلس بوده و در اواسط صفر ۳۲۰ قمری در گذشته است. در ادامه منصور بن ابی عامر و هم فرزندان وی را حاجب می خواندند و این وقتی بود که دولت به خودکامگی رسیده بود و لقب حاجب هم به سبب اهمیتی که یافته بود به کسی اطلاق شد که در دولت به خودکامگی نائل آمده بود. (ابن خلدون، ۱۳۴۵:

(۴۶۰/۱)

بر اساس برداشت حسن ابراهیم حسن نقش حاجب در دستگاه خلافت امویان اندلس به مانند نقش وزیر در دستگاه خلافت عباسی و فاطمی بوده است. در واقع حاجب در این دوره نایب خلیفه بود و حاجبی منصبی بزرگ بود که بالاتر از آن نبود و همه کسانی که با پادشاهان می‌نشستند عنوان وزارت داشتند و آن که نایب شاه بود عنوان ذوالوزارتین داشت و غالباً در علم و ادب دستی داشت و گاه چنین نبود و فقط از فن ملکداری با خبر بود. اول کس که وزیر خود را ذوالوزارتین نامید عبدالرحمن ناصر بود. از این رو که وزیر کار شمشیر و قلم (امور لشکری و کشوری) را با هم داشت. او در ۳۲۷ق احمد بن عبدالملک را این عنوان داد و مقرری وی را بیفزود. به دوران ضعف خلافت نفوذ حاجب فزونی گرفت و خلیفه بر کارها تسلط نداشت. در این دوران مؤید ابن ابی عامر قدرت مطلق داشت و نام او به خطبه بود و هم نام خلیفه بر سکه بود و نیز نام او را به رسم خلیفگان بر پارچه‌های زربفت نقش می‌زدند. (حسن، ۱۳۸۰: ۶۰۹/۳-۶۱۰)

قلقشندی معتقد است که لفظ حاجب در آغاز که وضع شد به کسی اطلاق می‌شد که اخبار رعیت را به امام می‌رساند و از او برای ایشان اجازه می‌گرفت. از این رو خلفای نخستین همه برای خود حاجب اختیار کردند تا خلیفه یا ملک را از دسترس دیگران بدون اجازه محفوظ دارند. اما به مرور زمان مردم در این لقب تصرف کردند و آن را در غیر موضع نخستین آن به کار می‌بردند تا آن‌جا که در اعقاب خلافت بنی امیه در اندلس گاهی بر کسی که قائم مقام خلیفه در امری بود هم اطلاق می‌شد. (قلقشندی، ۱۴۰۷ق: ۴۲۳/۵-۴۲۲)

در دولت فاطمیان (۲۹۷-۵۶۷ق) در دیار مصر حاجب را «صاحب الباب» می‌نامیدند. همچنین حاجبان در عهد فاطمیان بی بهره بوده‌اند از نفوذی که در دیگر بلاد اسلامی از آن بهره مند بودند. حجابت محدود به خلفای بنی فاطمی نبود، بلکه قاضی القضاة یا وزیر هم حاجب می‌گرفتند که پیشاپیش قاضی و زمانی که برای حکم می‌نشست می‌ایستاد. دیگر آن که بی تردید حاجب از رجال قلمروی فاطمی بوده و از صاحب منصبان عصر خود بوده است. (حسن، ۱۹۶۷: ۳۳۵/۴: نقل از قلقشندی، ۱۴۰۷ق: ۴۲۳/۵)

از دیدگاه حسن ابراهیم حسن در دولت مرابطین (۴۴۸-۵۴۱ق) حجابت به مفهومی که در عهد امویان در بلاد شام و سپس اندلس و عراق در عهد عباسیان قابل تصور بوده، مطرح نبوده است. زیرا دولت مرابطین به سادگی و بساطت متمایز بوده است. از این روی که رسیدن به شخص امیر مسلمین از طریق یاران و اعوان او میسر بوده است. آنچه موجب این امتیاز مرابطین

شده بود عبارت است از زهد در مظاهر زندگی به ویژه در پوشش لباس پشمینه و خوراکشان نان جو. همانا یوسف بن تاشفین پادشاه لمتونه از قبایل بربر در مغرب به طور مستقیم و به نفس خود احوال مردم را جویا می‌شد و به امور آنان رسیدگی می‌کرد. همان گونه که علی بن یوسف بن تاشفین هم از رسیدگی به امور دولت به طور مستقیم به دلیل مراسم و مناسک عبادی و رهبانیت انصراف نمی‌داد. (حسن، ۱۹۶۷: ۳۳۶/۴)

### نتیجه‌گیری و پیشنهاد

در واقع موضوع و پایگاه حاجی به سازمان و تشکیلات حکومت اسلامی در دوران مختلف تاریخی مربوط می‌شود که مأمور پوشش و در پرده قرار دادن حاکم اسلامی و رسیدگی به امور حکمران و مردم بوده‌اند. قبل از هر چیز باید دانست که با گسترش تشکیلات و حکومت اسلامی این رسم از ملتهای دیگر غیر از عرب به خصوص امپراطوری با شکوه و جلال ایران به عاریت گرفته شده است. شاید بتوان با توجه به همه اصطلاحات خاص و کارکردهای مرتبط به این پایگاه به باور راقم، پایگاه حاجی را در اواخر خلافت اسلامی به «وزارت آسایش» سلطان تعبیر کرد.

شایسته یادآوری است: در صحنه تاریخ دول و ممالک ایرانی و اسلامی نقش کلیدی حاجب بی هیچ تردیدی قابل توجه و اهمیت است. از این رو نگارنده به حیث مدخلی در تاریخ اجتماعی اسلام به این موضوع نگریسته است و دیگر آن که از حیث حرفه و منصبی خاص که پیوند حاکمیت اسلامی را با مردم برقرار می‌دارد، با آن رو به رو شده است. این پایگاه در سیر تاریخی تطور و تحول تمدن اسلامی گاه به لحاظ پیوندش با دستگاه حاکمیت و جامعه جنبه اجتماعی و عمومیت یافته است و گاه در دورانی که کارکرد حاکمیت به جلال و شکوه و تشریفات و عیش و عشرت ختم می‌شده، جنبه خصوصی یافته است.

باید اذعان داشت پایگاه حاجب و منصب حجابت در تمدن اسلامی به مرور زمان دست خوش تغییرات و تحولات شده است. در آغاز پیدایش این پایگاه وظیفه حاجب رساندن اخبار رعیت به امام و خلیفه و اجازه گرفتن برای او بوده است. رفته رفته در اثر اهمیت یافتن این مفهوم در تمدن اسلامی و کارهای زیادی که به دست حاجبان انجام می‌شد، وضع دگرگون شد. گاهی حاجبان در قلمروی اسلامی قائم مقام و نایب خلیفه هم شده‌اند. این امر موجب آن می‌شد که اغلب کارها به دست حاجبان انجام شود و سلطان و خلیفه از اخبار رعیت و وضع ملک و حکومت به دور باشد.

این جنبه حاجبی و حجابت در فلسفه دین بزرگان شریعت مذموم و نهی شده است.

در پایان پیشنهاد می‌شود محققان و پژوهشگران عرصه تاریخ و فرهنگ و تمدن اسلامی با تحقیقات و مطالعات بیشتر نسبت به تکمیل و گسترش این موضوع همت عالی مبذول دارند. بسیاری از موضوعات مربوط به حجابت در دوران مختلف تاریخی قابل شناسایی و شناساندن بیشتر است. پایگاه حجابت در دوره میانی اسلام از سقوط عباسیان تا پایان خلافت ممالیک مصر و نیز دوران جدید اسلامی از روی کار آمدن صفویه تا عصر کنونی می‌تواند، روشنگر بسیاری از زوایای و خفایای این مقوله باشد. از این رو اگر توفیق یار باشد در آینده تلاش می‌شود تا به طور جامع تر و کامل تر به این دوران هم پرداخته شود. امید دارد مخاطبان این مقاله به یافته‌ها و دستاوردهای این پژوهش به دیده اغماض نگریسته و کاستی‌های این کوشش را یادآور شوند.

## منابع

۱. «اندیمان کاران سردار» (۱۳۴۵). دایره المعارف فارسی، ج ۱.
۲. ابن بلخی (۱۳۶۳). فارس نامه، تصحیح گای لسترینج، رنلد الین نیکلسون، تهران: دنیای کتاب
۳. ابن تغری بردی، یوسف بن تغری بردی (۱۳۸۳). النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره، قاهره: الموسسه المصریه العامه.
۴. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (۱۴۱۰). فتح الباری: شرح صحیح البخاری، تحقیق عبدالعزیز بن باز، محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۵. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد (۱۳۴۵). مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۶. ابن خلکان، احمد بن محمد (۱۳۹۷). وفيات الاعیان و انباء انباء الزمان، حقه احسان عباس، بیروت: دارصادر.
۷. ابن رسته، احمد بن عمر (۱۸۹۲). الاعلاق النفیسه و البلدان احمد بن اسحاق یعقوبی، بریل، لیدن، بیروت: بازچاپ دار صادر.
۸. ابن طقطقی، محمد بن علی (۱۳۶۰). تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۹. ابن عبدربه، احمد بن محمد (۱۴۰۷). العقد الفرید، تحقیق مفید محمد قمیحه، بیروت:

دارالکتب العلمیه.

۱۰. ابن مسکویه، احمد بن محمد (۱۳۷۶). تجارب الامم، ج ۵ ترجمه علینقی منزوی، تهران: توس.
۱۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۹۹۷). لسان العرب، بیروت: دار صادر.
۱۲. اسدی، علی بن احمد (۱۳۸۶). گرشاسب نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: دنیای کتاب.
۱۳. انوری، حسن (۱۳۵۵). اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، تهران: طهوری.
۱۴. اوشیدری، جهانگیر (۱۳۷۱). دانشنامه مزدیسنا: واژه نامه توضیحی آیین زرتشت، تهران: نشر مرکز.
۱۵. بیک، هانیه؛ عباسعلی تقضلی؛ مهدی جلیلی (۱۳۸۹). «نقش زیاد بن عبید در تکمیل تشکیلات اداری امویان»، مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال ۴۲، ش ۸۴، ۱۷۱-۱۸۰.
۱۶. بیهقی، علی بن زید (۱۳۱۷). تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمینیار، تهران: فروغی، تهران.
۱۷. بیهقی، محمد بن حسین (۱۳۵۶). تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۸. بیهقی، محمد بن حسین (۱۳۸۸). تاریخ بیهقی، تصحیح محمد جعفر باحقی، مهدی سیدی، تهران: سخن.
۱۹. بزشک، منوچهر (۱۳۸۳). «پرده داری (حجابت)»، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳، ۵۹۴-۵۹۷.
۲۰. تقضلی، احمد (۱۳۸۵). جامعه ساسانی: سپاهیان، کاتبان و دبیران، دهقانان، ترجمه شیرین مختاریان، مهدی باقی، تهران: نشر نی.
۲۱. جاحظ، عمرو بن بحر (۱۳۲۸). تاج در اخلاق پادشاهان و منش ایشان، ترجمه حبیب الله نوبخت، تهران: کمیسیون معارف.
۲۲. جعفریان، رسول (۱۳۷۵). تاریخ تشیع در ایران، قم: انصاریان.
۲۳. جهشیاری، محمد بن عبدوس (۱۳۴۸). کتاب الوزراء و الکتاب، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، بی جا: بی نا.
۲۴. «حاجب» (۱۳۴۵). دایره المعارف فارسی، ج ۱

۲۵. حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۶۱). دیوان خواجه حافظ شیرازی، به اهتمام ابوالقاسم انجوی شیرازی، تهران: جاویدان.
۲۶. حسن، حسن ابراهیم (۱۹۶۷). تاریخ الاسلام سیاسی و الدینی و الثقافی و الاجتماعی، ج ۴، قاهره: مکتبه النهضه المصریه.
۲۷. حسن، حسن ابراهیم (۱۳۸۰). تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱-۳ ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: جاویدان.
۲۸. هوت، محمود سلیم (۱۳۹۰). باورها و اسطوره‌های عرب پیش از اسلام، ترجمه و تحقیق منیژه عبدالهی، حسین کیانی، تهران: نشر علم.
۲۹. خالقی مطلق، جلال (۱۴۰۱). شاهنامه و فرهنگ ایران: مجموعه مقالات جلال خالقی مطلق در دانشنامه ایرانیکا، ترجمه فرهاد اصلانی، معصومه تقی پور، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
۳۰. خسرویگی، هوشنگ (۱۳۸۸). سازمان اداری خوارزمشاهیان، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۳۱. خضری، احمد رضا (۱۳۸۷). «حاجب»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۲، ۲۸۳-۲۸۵.
۳۲. راوندی، محمد بن علی (۱۳۸۶). راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، تصحیح محمد اقبال، تهران: اساطیر.
۳۳. راوندی، مرتض (۱۳۸۶). تاریخ اجتماعی ایران: جلد ۴ شیوه حکومت و سازمان سیاسی و اداری بعد از اسلام، تهران: نگاه.
۳۴. زیدان، جرجی (۱۳۷۳). تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران: امیر کبیر.
۳۵. سجادی، صادق (۱۳۷۴). «آل بویه»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ۶۲۹-۶۴۶.
۳۶. سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۶۳). بوستان سعدی (سعدی نامه)، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۳۷. سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۷۳). گلستان سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۳۸. صابی، هلال بن محسن (۱۳۴۶). رسوم دارالخلافه، تصحیح و حواشی میخائیل عواد، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۳۹. صفی پوری، عبدالرحیم بن عبدالکریم (۱۳۸۸). منتهی الارب فی لغه العرب، تصحیح محمد حسن فوادیان و علیرضا حاجیان نژاد، تهران: دانشگاه تهران.
۴۰. عباسی، حسن بن عبدالله (۱۴۰۹). آثار الاول فی ترتیب الدول، بیروت: دارالجمیل.
۴۱. غزالی، محمد بن محمد (۱۳۶۱). کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: علمی و فرهنگی.
۴۲. فامی هروی، عبدالرحمن بن عبدالجبار (۱۳۸۷). تاریخ هرات (دستنوشتی نویافته)، نسخه برگردان کتابخانه محمد حسن میرحسینی، تهران: میراث مکتوب.
۴۳. فتایی، گارگین (۱۳۸۶). «کاربرد بُد در زبان ارمنی و فارسی»، بیمن، سال ۱۰، شماره ۳۹، ۱۲۳-۱۴۴.
۴۴. قلقشندی، احمد بن علی (۱۴۰۷). صبح الاعشی فی صناعه الانشا، شرحه و علق علیه محمد حسین شمس الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴۵. کریستن سن، آرتور (۱۳۴۵). ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: ابن سینا.
۴۶. کریستن سن، آرتور (۱۳۸۶). وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی، تهران: اساطیر.
۴۷. لمتون، آن کاترین سواين فورد (۱۳۶۳). سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیر کبیر.
۴۸. محقق، مهدی (۱۳۶۹). «برخی از اصطلاحات اداری و دیوانی در تاریخ بیهقی»، دومین بیست گفتار در مباحث ادبی و تاریخی و فلسفی و کلامی و تاریخ علوم در اسلام، دانشگاه تهران؛ دانشگاه مک گیل، ۵۱-۷۱.
۴۹. محمدی ملایری، محمد (۱۳۸۲). تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی: جلد ۵ نظام دیوانی یا سازمان مالی و اداری ساسانی در دولت خلفا، تهران: توس.
۵۰. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد (۲۰۰۵). تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق علی شیری، بیروت: دار الفکر.
۵۱. مسعودی، علی بن حسین (۱۳۶۵). مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.

۵۲. معطوفی، اسدالله (۱۳۹۰). تاریخ چهار هزار ساله ارتش ایران: جنگ و جنگاوری بر فلات ایران از تمدن ایلام تا ۱۳۲۰ خورشیدی، تهران: ایمان؛ تراشه دانش.
۵۳. ناجی، محمد رضا (۱۳۸۶). «جهشیاری»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۱.
۵۴. نفیسی، سعید (۱۳۸۴). تاریخ تمدن ایران ساسانی، تهران: اساطیر.
۵۵. نفیسی، سعید (۱۳۳۵). تاریخ خاندان طاهری: ۱: طاهر بن حسین، تهران: اقبال و شرکا.
۵۶. ورجاوند، پرویز (۱۳۷۶). «حاجب»، دایره المعارف تشیع، ج ۶.
۵۷. یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۶۲). تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.